

« شرح حال و تحولات پس از بازگشت »

بسم الله الرحمن الرحيم

* در مشهد مقدس ، خدمت جناب آقای ابراهیم خدابنده هستیم ، زیارت قبول. قبل از این که وارد بحث اصلی بشویم ، بی مناسبت نیست ، به خاطر این که به مشهد آمده اید و به زیارت امام رضا(ع) رفته اید ، و تجربه معنوی داشته اید، صحبتی داشته باشیم. در سازمان ، البته نه به طور خاص در سازمان بلکه گروه های مشابه ، آدم هیچ وقتی پیدا نمی کند که با خودش تنها باشد و با کسی خارج از مدار پیرامونش ، بنشیند و درد دل بکند .

بعضی ها موقعی که برگشتند می گویند که ما رجوی را جای خدا گذاشته بودیم و خیلی ها در تشکیلات هم یک چنین جایگاهی به او می دهند ، اما هیچ وقت فطرتاً این جایگاه را پیدا نمی کند که آدم در خلوت خودش با او صحبت کند ، راجع به همین خلاء معنویت ، راجع به این که آدم هیچ وقت آنجا تنها نیست ، و از سوی دیگر ، با وجود این که تشکیلات روابطی درست کرده که انسان را تحت کنترل خودش قرار داده است ، باز هم فطرتاً نیاز دیگری هم وجود دارد، نیاز به راز و نیاز ... صحبت کنیم



_ به نام خدا ؛

اول می خواستم تشکر کنم به خاطر این امکانی که به وجود آوردید ، من اول باورم نمی شد وقتی گفتند که قرار است برویم مشهد برای زیارت ، امکان خیلی خوبی بود و خیلی هم استفاده کردم و احساس می کنم لحظه خیلی خوبی بود . اگر چه تمام لحظات، از آن موقع که وارد ایران شدم برایم خیلی تجارب خوبی بود ، اما این لحظه جای خودش را داشت.

نکته ای که به آن اشاره کردید ، من در چند مطلب این را نوشته ام که وقتی در سوریه دستگیر شدم ، در آنجا به زندان رفتم، زندانی من و دوستم بودیم و در دو جای مجزا زندانی شدیم ، برای اولین بار این تجربه برای من به دست آمد ، برای اولین بار در بیست و پنج سالی که با سازمان بودم شبی تنها با خودم بودم .

و دو ماهی که در زندان بودم فکر می کنم که یک روزنه ای در ذهن من باز شد ، این تجربه اول من بود. وقتی که من زندان بودم شرایط زندان آنجا زیاد راحت نبود ولی از یک نظر این شانس را داشتم که مجبور بودم با خودم خلوت کنم ، با خدای خودم خلوت کنم ، مستقلاً فکر کنم و بدون این که روزمره خط و خطوطی داده بشود که چه باید بگویم و چه کار باید بکنم و کجا بروم ، با افکار خودم سر بکنم .

می شود گفت اولین تجربه من بدون عملیات جاری ، بدون غسل هفتگی ، بدون مسئول ، بدون فضای تشکیلات بود، که با خودم باشم .

راستش اول خیلی از این تجربه وحشت می کردم ، فکر می کردم که تنهایی برایم ترسناک است ، ترجیح می دادم که با یکی دیگر باشم ، یک مسئولی باشد ، یعنی خلاء مسئول بالای سرم را به شدت احساس می کردم .

وقتی آمدیم ایران ، البته اول نمی دانستیم که داریم می آییم ایران به ما گفتند که داریم می رویم انگلیس، و بالاخره ما متوجه شدیم که مقصد ایران است ، برایم مسجل بود که الان شکنجه هست و اگر در زیر شکنجه نمیریم اعدام است و بالاخره یک چنین روالی در انتظار ما است و در واقع خودم را آماده کرده بودم و راضی بودم به هر سرنوشتی که پیش می آید .

تا این که رفتیم به زندان اوین ، در آنجا برخورد مسئولین و فضای زندان برای من غیر قابل تصور بود ، ولی من همیشه فکر می کردم که اینها نمایشی و یک صحنه سازی است و یک مدت که بگذرد و شرایط نرمال بشود شکنجه ها شروع خواهد شد و بد رفتاری ها شروع خواهد شد .

بالاخره در زندان هم این امکان بود که من بتوانم فکر کنم شاید بتوانم بگویم که یک سال در اوین طول کشید که من توانستم به خودم بقبولانم که می شود مستقل هم فکر کرد . آن چیزی که من آموزش گرفته بودم و برداشتی که داشتم این بود که نباید روی پای خودم حرکت کنم ، نباید مستقلاً فکر کنم ، نباید از خودم نظری داشته باشم ، همیشه باید متکی به بیرون از خودم باشم باید متکی به این باشم که به من گفته شود چه کار کنم .

مثلاً در یک نشست انجمن نجات بودم البته یادم نیست که کجا بود ، قرار شد که من بروم و برای جمع صحبت کنم و از تجربه ام بگویم ، واقعاً نمی دانستم که چه بگویم ، این اولین باری بود که بدون خط و خطوط می خواستم بروم یک جا حرف بزنم . حتی از یکی از این آقایان سؤال کردم که من چه بگویم ؟ گفت من نمی دانم که چه بگویم ، تو می خواهی تجربه ات را بگویی ، من که نمی توانم به تو بگویم که تجربه ات چه بوده است ، تو تجربه خودت را بگو !

در بازجویی هایی که در زندان داشتم ، که در واقع بیشتر گپ و صحبت بود ، بازجویی به معنای سؤال و جواب و طرح اتهام و این که تو چه کردی و چه نکردی ، نبود که بخواهند روال بازجویی طوری باشد که جرمی را ثابت کنند و یا اطلاعاتی خواسته باشند ، بیشتر

بحث و صحبت بود. در خلال آن تمام توصیه ها مبنی بر این بود که "سعی کن خودت یک بار مستقلاً فکر کنی ، تجربه کنی ، از اول همه چیز را مرور کنی ، از این فرصت زندان استفاده کنی ، و اگر رسیدی به سازمان حرفی نیست .

بعد هم بگو که من سه ماه بود فکر کردم و رسیدم به این که سازمان حق است ، اشکالی ندارد ما می فرستیمت که بروی پیش سازمان ، ولی واقعاً مطمئن باشیم که خودت داری می گویی نه این که همیشه کس دیگری به تو گفته است که چه درست است و چه غلط است ."

در زندان یک سری کتاب ها می خواندم و مطالعه می کردم ، سال اولی که من در اوین بودم شاید بیشتر از تمام عمرم کتاب خواندم ، کتاب های مختلف تاریخی ، سیاسی ، اجتماعی حتی رمان و قصه یعنی هر چه که در کتابخانه زندان بود . حتی بعضی از کتاب های اولیه سازمان در سال های ۵۸ هم در اوین بود که آنها را نیز می خواندم مثل زمامداری کارتر ، حکومت علی ، تحلیل بیانیه اپورتونیست ها و چند کتاب دیگری که بود.

این مدت ۲۵ سال، از نقطه ای که فعالیتیم را با سازمان شروع کردم و بعد که حرفه ای شدم و در سال ۶۴ عضو شدم ، همه اینها را مرور می کردم و احساس می کردم که انگار سد یا مانعی هست و یک بندهایی دست و پایم را بسته و به من می گوید که اگر تو مستقل فکر کنی گمراه خواهی شد و اصلاً باید یکی دیگر به تو بگوید که چه جوری فکر کنی .

حدود شش ماه در زندان بودیم که خانم " اما نیکلسون " آمد دیدن من و جمیل در زندان اوین ، ایشان معاون کمیسیون خارجی پارلمان اروپا است و همچنین عضو مجلس لردهای انگلیس هم هست و اتفاقاً ایشان من را می شناخت ، به دلیل این که من یک سابقه ای داشتم در پارلمان اروپا که خانم زهرا شجاعی آنجا سخنرانی داشتند به دعوت اما نیکلسون و من آنجا رفته بودم که تلاش کنم که این جلسه به هم بخورد که در این رابطه دستگیر شدم و مشکلاتی با مسئولین پارلمان اروپا داشتم.

به هر حال ایشان اسم و مشخصات و وضعیت من را کاملاً در آن رابطه می دانست که وقتی ایشان من را دید ، خیلی برخورد خوبی با من داشت و گفت که برادرم و خانم برادرم با او تماس گرفته اند .

شما می دانید که وقتی که ما دستگیر شده بودیم سازمان می گفت که اینان زیر شکنجه هستند و نزدیک است که اعدام بشوند ، بالاخره مادرم تعریف می کرد که برادرم وقتی پای تلفن با مادرم صحبت می کرده ، گریه می کرده و زن برادرم گفت که اولین بار است که می بینم برادرت گریه می کند ، چون واقعاً باور کرده بود که من الان در زیر شکنجه هستم .

اینها از این خانم درخواست کرده بودند(چون بالاخره نفوذی دارد در ایران و رفت و آمدی داشت) اگر کاری می تواند بکند ، و ایشان هم با این دید که بیاید و از مقامات ایران بخواهد که ما را اعدام نکنند به ایران آمده بود .

وقتی او مرا دید خودش هم تعجب کرد که من سر حال و سالم هستم و بعد از آن که شش ماه بود آمده بودیم اوین مشکلی ندارم ! خلاصه صحبت کردیم و اولین کاری که کرد بلافاصله با تلفن همراه خودش (اول پرسید که اجازه هست ولی منتظر نشد که کسی به او بگوید که اجازه هست) شماره دخترم را گرفت و با او صحبت کرد و گفت که من الان پیش پدرت در زندان هستم و حالش خوب است و گوشی را داد دست من که با دخترم صحبت کردم .

البته قبلاً هم با دخترم و برادرم صحبت کرده بودم ، ولی آنها پشت تلفن این خاطر جمعی را نداشتند که من سالم هستم ، که با اطمینان خاطری که ایشان داد دیگر خیال شان راحت شد.

ایشان گفتند که علیرغم این که تمام فعالیت هایی که تو علیه من کردی و من تو را می شناسم، الان با آنها کاری ندارم و هر کاری از دست من بر می آید حاضرم برای تو بکنم که حداقل شرایط بهتری داشته باشی، خیلی هم در مورد وضعیت ما سفارش کرد. البته ما هیچ شکایتی از شرایط زندان نداشتیم، شرایط در زندان اوین فوق تصور من بود. من در بعضی از صحبت هایم می گفتم که اگر در سوریه من را مخیر می کردند که بین ابوغریب یا اوین یکی را انتخاب کن من صد بار ابوغریب را انتخاب می کردم، یعنی فکر می کردم که آنجا هر بلایی که سر من بیاید بهتر از اوین است.

اگر به شکلی دیگری من را به ایران می آوردند و امکانی می یافتیم که خودکشی کنم، حتماً این کار را قبل از رسیدن به اوین کرده بودم، چون فکر می کردم که بالاخره با یک قرص مردن راحت تر از زیر شکنجه مردن و هر اتفاق دیگری که بیفتد، هست. به هر حال این قضیه تمام شد، البته من مستمراً ملاقات داشتیم با مرحوم پدرم که پارسال فوت کرد و مادرم و با برادرم و دخترم تماس داشتیم و جالب این است که بگویم که روز سومی که ما در اوین بودیم، پنجشنبه آمدیم و روز شنبه اش ما را سوار ماشین کردند و بردند و شهر تهران را به ما نشان دادند.

برای من خیلی جالب بود، من فکر نمی کردم که وضعیت تهران به این شکل باشد، فکر می کردم که یک چیزی در حد دمشق یا بغداد یا شاید هم بدتر از آن باشد. ولی این که تجربه خود من بود و مقایسه کردم با شهر آتن یا شهرهای اسپانیا و غیره که خیلی از آنجاها بهتر بود، مرتب تر بود، جاهای مختلفی از شهر را رفتیم، روز یکشنبه هم به همین ترتیب بود.

یا مثلاً ما رفتیم پیش آقای قاضی و برخورد کردیم، من دیدم آن تصویری که من از یک قاضی جمهوری اسلامی در ذهنم بود با آن چیزی که می دیدم فرق می کرد، یک آقای خیلی از من جوان تر، خیلی مرتب، خیلی مؤدب و خیلی هم سنجیده و با تفاهم صحبت می کرد.

یا بازجویانی که در زندان اوین می دیدم. مثلاً من با یک سری از کسانی که نگهبانان زندان اوین بودند و برخورد داشتیم، صحبت کامپیوتر و انگلیسی و این جور حرف ها شد من فهمیدم که بعضی هایشان لیسانس دارند و با این مدارک آنجا در زندان اوین کار می کنند و چقدر فهمیده و چقدر با تفاهم برخورد می کردند.

یک مشاهداتی داشتیم، ولی هنوز آن سد و مانع ذهنی بر قرار بود، نمی توانستم پا را فراتر از آن چیزی که در ذهن من حک شده بود بگذارم، احساس می کردم که یک تابوئی است که نمی توانم آن را بشکنم و نباید از آن مرز سرخ فراتر بروم، و به خودم اجازه بدهم فکر کنم که سازمان درست است یا غلط، حق است یا باطل، همان چیزی که سازمان گفته بود، همان در ذهنم نقش بسته بود.

خرداد پارسال، درست یک سال پیش که دخترم و شوهرش و سه تا فرزندشان آمدند ایران، دخترم از تجربه اش با سازمان صحبت کرد و این که بعد از انتقال ما از سوریه به ایران، سازمان سراغ دخترم رفته بود، اولاً خبر انتقال ما را به این شکل داده بودند که الان زیر شکنجه هستیم و همین روزها اعدام می شویم، به او داده بودند، که خیلی برایش ناراحت کننده بود.

دخترم آن موقع بچه شیرخوار داشت و آنها اصرار داشتند که فوراً بیاید به لندن و در تظاهرات شرکت کند، حتی با او تماس گرفته و گفته بودند که اگر ما جای تو بودیم می رفتیم خود سوزی می کردیم، یک چنین چیزی به او پیشنهاد داده بودند. از این دلخور بود و می گفت حتی آخر سر به اینها گفتم، ببینید پدر من عضو سازمان بوده، من که نبودم که این جوری دارید به من فرمان می دهید که این کار را بکن و آن کار را نکن، اجازه بدهید که من شوهرم بیاید و تکلیف سه تا بچه کوچکم را مشخص کنم، که با او همکاری نکردند، خلاصه خیلی از برخورد سازمان ناراحت بود و می گفت از همین یک برخورد

فهمیدم که قضیه چه جوری است و به رهنمودهایی که به او داده بودند که برای آزادی من چه کار بکند، عمل نکرده بود و آن چیزی که برادرم به او گفته بود طبق آن عمل کرده بود.

به خیلی جاها مراجعه کرده بود، حتی وزارت خارجه انگلیس در لندن، به عفو بین الملل، کمیساریای عالی پناهندگان، همه اینها گفته بودند که چرا در آن دو ماهی که در سوریه بود به ما خبر نداده بودید؟!

سؤال خودش هم بود، سؤال برادرم هم بود حتی سؤال خود من هم بود که چرا دو ماهی که ما در سوریه بودیم، سازمان موضوع دستگیری ما را کاملاً مسکوت گذاشته بود؟!

در صورتی که اگر مثلاً به جایی این که ما وقتی می آمدیم به ایران بحث آزادی ما شد همان موقع به دخترم یا به برادرم اطلاع می دادند، اینها بلند می شدند و می آمدند سوریه، وکیل می گرفتند، با مجامع بین المللی صحبت می کردند.

مثلاً نماینده کمیساریای عالی پناهندگان در تهران آمد به دیدن من و جمیل می گفت اگر شما وقتی سوریه بودید به ما گفته بودند ما می توانستیم شما را برگردانیم، ولی الان که آمدید ایران دیگر کاری نمی توانیم بکنیم، چون از نظر ایران شما تبعه ایران هستید و قبول ندارد که شما تحت تابعیت ایران نیستید.

این رفتار برای دخترم و برای خودم هم سؤال بود.

دو هفته دخترم اینجا بود که تقریباً هر روز من او را می دیدم، همه شان را می دیدم. یک بار کاخ سعدآباد رفتیم، بعد بلافاصله از کاخ سعدآباد رفتیم جماران بیت امام که در واقع یک مقایسه ای در ذهن دخترم بود که کاخ شاه را با منزل امام مقایسه کرد و متعجب بود از این که چقدر تبلیغات سوء علیه ایران در خارج است.

می گفت من شنیده بودم که اگر یک خانمی یک تار مویش بیرون باشد همانجا شلاق می خورد، یا اگر یک کم آرایش کرده باشد تیغ می کشند روی صورتش، یا مزاحم می شوند دائم و بازرسی هست.

مثلاً من همه اش دنبال این بودم که در تمام این جاهایی که می رویم، سفرهایی که کردیم، جاهای مختلفی که رفتیم مثلاً یک پست بازرسی، ایست بازرسی بینم، اصلاً ندیدیم، در صورتی که مثلاً در عراق که بودیم، سوریه، اردن، حتی کشورهای اروپایی هم قدم به قدم به قول عراقی ها سیطره هست.

من به دقت تلویزیون را نگاه می کردم، روزنامه ها را می خواندم، کتاب هایی که در ایران چاپ شده، در ذهنم می آمد که فضایی که در ایران است که چه طور مسئولین را مورد انتقاد قرار می دهند، مورد سؤال قرار می دهند، در تلویزیون دولتی، در روزنامه های رسمی اش و مردم کوچه و بازار.

من چندین بار برای شرکت در تظاهرات ۲۲ بهمن یا تظاهرات روز قدس درخواست کردم که برویم و شرکت کنیم و با دوستم رفتیم.

همه اینها را من با یک دید موشکافانه و انتقاد آمیز نگاه می کردم و تجزیه و تحلیل می کردم که چگونه، هیچ کدام از این پدیده هایی که من با چشمم مشاهده می کردم و به ذهنم می آمد با داده های قبلی من تطابق نداشت و مغایر آن بود، یعنی نمی خواند با آن چیزهایی که به ما گفته بودند.

من ایران بعد از انقلاب اسلامی را اصلاً ندیده بودم، یعنی سال ۵۰ از ایران خارج شدم و ایران را از طریق رسانه های غربی و سازمان فقط می شناختم.

در تشکیلاتی که ما بودیم در انگلیس، در محل کارمان تلویزیون و رادیوی خارجی نگاه نمی کردیم، فقط سیما مقاومت بود، نشریه مجاهد بود، حالا بر فرض مثال روزنامه های سیاسی اروپایی و غربی هم که به دست ما می رسید و می خواندیم آنها هم تقریباً مشابه همین چیزها را می گفتند. احياناً اگر چیزهایی هم از رفورم و اینها می

گفتند بر طبق گفته های سازمان می گفتیم که اینها هم زد و بندهایی بوده که دروغ است .

ولی آن چیزی که من دیدم از همین ظاهر مملکت و از روزنامه ها فضای سیاسی مملکت و فضای بحث و برخورد و برنامه های متعدد تلویزیون که همه چیز را زیر علامت سؤال می برند و بحث می کنند . مثلاً خیلی از چیزهایی در تلویزیون می گویند نسبت به مسئولین نظام، اگر در ذهنم خطور می کرد در رابطه با مسئولین سازمان باید گزارش می نوشتم به عنوان یک خطای ذهن و می دادم به مسئولم ، که من این خطا را داشتم و به ذهنم یک چنین مقوله ای یا چنین سؤالی در مورد مثلاً یک مسئولی یا یک خط سازمان رسید . من خیلی هم آدم تحلیل گری هم نبودم ، من اصلاً بلد نبودم تجزیه و تحلیل کنم ، یا مثلاً آدم اهل مطالعه ای نبودم ، ولی به هر حال افتادم در سیری که تقریباً تا توانستم از این فرصت استفاده کنم و مطالعه کنم .

حدود یک سال بعد یعنی بعد از رفتن دخترم ، دو تا نماینده پارلمان انگلیس " وین گریفیت و تدی تیلور " آمدند به دیدن ما در زندان اوین که اتفاقاً خانم برادرم هم همراه آنها بود ، من اولاً که تعجب کردم چون وین گریفیت ۲۵ سال است که حامی درجه یک سازمان است و فکر نمی کنم که از سیاسیون غربی کسی بیشتر از وین گریفیت با نظام دشمنی کرده باشند .

اصلاً این که به او ویزا داده شد و پذیرفته شد که بیاید به ایران برای من عجیب بود ، ایشان آمد ، نشستیم و صحبت کردیم و او هم یک چنین تصویری داشت که الان با یک آدم آس و لاش و تکه پاره ای قرار است روبرو بشود!

در ملاقات هایی که داشتیم با چند نفر دیگری از بچه ها که در زندان بودند ، هم ملاقات کرد و بعدها من شنیدم که با افرادی که آزاد شدند و قبلاً زندان بودند ، برخورد کرد . افرادی که از عراق آمده و در داخل کشور عملیات انجام داده بودند ، مثلاً یکی از بچه ها ده عملیات انجام داده بود و تعجب می کرد که این مثلاً شش سال زندان گرفته است و شرایط مرخصی و وضعیت زندانش خوب و روبراه است .

وقتی که اما نیکلسون آمده بود و برگشته بود خارج ، اعلام کرده بود که من رفته بودم و با اینها ملاقات کرده بودم و اینها شکنجه نشده و حالشان خوب است ، که سازمان علیه او خیلی موضع گیری کرده بود و مثلاً همین وین گریفیت می گفت وقتی که اما نیکلسون این چیزها را به من می گفت من حرفش را باور نکردم و می گفتم همان که سازمان می گوید درست است ، او از ایران پول گرفته است .

من این دو مقوله را کنار هم گذاشتم ، یکی که واقعاً می توانست به ما کمک کند اگر قرار بود که بیاید ، کسی بود مثل اما نیکلسون ، کسی بود که صاحب نفوذ باشد و حداقل یک رو در بایستی با او باشد ، بنابراین برادرم و خانمش سراغ بهترین کس رفته بودند و وقتی آمد و ما را دید ، مورد فحش و بد و بیراه سازمان قرار گرفت!

اما از آن طرف کسی مثل وین گریفیت که این همه دشمنی کرده بود با نظام آن قدر مورد لطف و مهمان نوازی نظام قرار گرفته بود وقتی که آمده بود!

و اینجا یاد صحبت های دخترم افتادم که می گفت که سازمان مسئله اش حل مشکل ما نبوده است و در واقع می خواست از دخترم استفاده تبلیغاتی بکند و گرنه آن چیزی که می توانست به ما کمک بکند در واقع همان اقداماتی بود که دخترم و برادرم انجام داده بودند، نه خود سوزی و تظاهرات و جار و جنجال ، چرا که تا بوده از این جار و جنجال ها علیه نظام بوده و هیچ وقت هم کاری از پیش نبرده است !

الان دو سال شده است که من در اوین هستم ، حدود شش ماه پیش برای اولین بار احساس کردم که یک سری سؤال در رابطه با سازمان در ذهنم ردیف شده است، که در صحبت ها و بحث ها می گفتم که من این سؤال ها را دارم و در واقع اولین مطلبی که

نوشتم و اولین موضع گیری که در زندان کردم ، طرح مستقیم این سؤال ها خطاب به رهبری سازمان و شخص رجوی بود.

نمی توانم بگویم که این سؤال ها در زندان برای من پیش آمد ، یعنی خیلی از این سؤال ها وقتی که من در انگلیس بودم و تمام عیار هم با سازمان کار می کردم ته ذهن من بود ولی شرایط تشکیلات طوری بود که هیچ وقت اینها از عمق ذهن جلو نمی آمد، هیچ وقت نمی شد به نقطه ای برسد که به زبان برسد .

یعنی آن فضای تشکیلات که ۲۴ ساعت کار بود نمی گذاشت . واقعاً وقتی که ما می رفتیم بخوابیم دیگر نعلش مان به رختخواب می رسید ، بعد دائم نشست های مدون و وقت گیر روی مسائل حاشیه ای و خیلی پیش پا افتاده بود.

هیچ وقت در این نشست ها بحث فلسفی و ایدئولوژیکی نمی شد. همه اش این بود که تو چه کار کردی و در ذهنت چه بوده انتقادهای ، ایرادها و این جور چیزها ، یعنی فضای تشکیلات مجال برای این نمی گذاشت که ذهن فکر کند و احیاناً سؤالی طرح کند! یک سال و نیم زندان این شرایط را برای من به وجود آورد و اجازه داد سؤالات و تناقضات ذهنی که در سازمان همیشه و مستمراً در نشست های عملیات جاری سرکوب شده بود ، ذخیره و بایگانی شده بود ، مجال و مهلتی پیدا بکند که به رو بیایند .

سؤالات را نوشتم و فرستادم و منتظر شدم که شاید سازمان جوابی بدهد که خوب جوابی هم نبود ، یعنی انتظار هم نداشتم که کسی به این سؤالات جواب بدهد .

من می دانستم که معمولاً سازمان یا سکوت می کند و یا فحش می دهد و بد و بیراه می گوید ، این که انتظار داشته باشم که کسی بیاید و منطقی همین طور که من با زبان منطقی نوشتنم جواب منطقی به من بدهد ، دور از انتظار است .

بعد از این قضیه چند جلسه که انجمن نجات داشت رفتم و همین تجارب را آنجا بیان کردم و صحبت کردم که خودش تجربه خوبی بود و با خیلی از خانواده ها برخورد داشتم ، خانواده کسانی که فرزندان شان در عراق هستند و در قرارگاه های سازمان هستند و یا حتی در خارج از کشور رفته اند .

در خانواده ها موضوع خیلی زیادی که مطرح می شد این بود که می گفتند ما رفتیم مثلاً با پسرمان و برادرمان صحبت و برخورد کردیم و به آنها گفتیم که ول کنید و بلند شوید بیایید ایران و آنها قبول نکردند .

من سعی می کردم برای اینها شرایط را یک مقدار باز کنم ، که این یک تصویر دور از انتظار است که شما بگویید بلند شوید بیایید ایران و آنها بلند شوند و بیایند ، چون این فرد قبل از این که بخواهد از حصارهای قرارگاه اشرف فرار بکند ، باید از حصارهای ذهنی خودش فرار کند . برای من یک سال تا یک سال و نیم آن هم دور از تشکیلات طول کشید که توانستم یک روزنه ای در این سد و دیوار باز کنم ، حالا این انتظار ، انتظار واقعی نیست ، ولی تشویق شان می کردم که حتماً بروند و برخورد کنند .

به دلیل این که برای فرض کنید از بین بردن یک سد ، حتماً لازم نیست که کل سد را یک مرتبه منفجر کرد ، ولی یک روزنه در آن باز بشود می توان گفت که بالاخره این سد خراب می شود ، مهم این است که آن روزنه اولیه باز بشود .

تجربه خودم این بود که در تابستان سال ۸۱ مادرم آمد خارج و من بر حسب اتفاق و از طریق دخترم فهمیدم که دارد می آید ، رفتم و او را دیدم و با او صحبت کردم و در این جریان اتفاقی زن برادرم را هم دوباره دیدم، آنها یک سری صحبت ها می کردند .(اولین بار بود که واقعاً من بعد از انقلاب یک ایرانی خارج از کادر سازمان می دیدم ، مادرم را می دیدم و با یک ایرانی صحبت می کردم که این فرد خارج از چارچوب سازمان بود ، در سازمان حتی ارتباط با ایرانیانی که با ایران رفت و آمد دارند ، ارتباط با ایرانیانی که هوادار نیستند کاملاً مردود و ممنوع بود .) به هر حال من نه حرف مادرم ، نه حرف برادرم را قبول

کردم ، ولی تجربه خودم این بود که بالاخره یک روزنه ای باز کرد و یک نقطه شروعی بود که بعد در سوریه تکمیل و در ایران کامل تر شد .

مثلاً یکی از این خانواده ها رفته بود و با دخترش صحبت کرده بود ، یک ساعت با دخترش صحبت کرده بود ، خودش از تجربه خودش می گفت که حال و هوای دخترش از ابتدا که وارد شده بود و نشسته بود و با او صحبت کرده بود ، با بعد از یک ساعت که می خواست بیاید خیلی فرق کرده بود ، اول که وارد شده بود ، دخترش گفته بود من به شما دست نمی دهم چون شما مزدور رژیم هستید ، شما را وزارت اطلاعات فرستاده ، ولی یک ساعت که نشسته بودند و با او صحبت کرده بودند ، با آنها روبوسی کرده بود و گفته بود که حتماً دوباره بیاید.

این تجربه شان را به بقیه هم گفتند که ممکن است چندین نوبت طول بکشد ، واقعیت این است که به هر حال فضای تشکیلات ، نشست های مستمر تشکیلاتی ، نشست های طولانی ، آن بدبینی که نسبت به ایران و هر کسی که در ایران بود ، اجازه نمی دهد که یک باره کسی تغییر کند.

من خودم واقعاً من فکر می کردم که ایران جایی است که احتمالاً یک پستی آن هم شکنجه گر است ، یعنی مستمراً این مسئولین نظام با کارمندان همه ادارات مستمراً مشغول شکنجه و آزار و شلاق زدن هستند و مثلاً در ذهن من این بود که من برسم اوین ، بازجوی زندان اوین یا نگهبان زندان اوین چه شکلی است ، چه ریخت و قیافه ای ممکن است داشته باشد ، یا همان طور که اشاره کردم قاضی دادگاه انقلاب اسلامی چه جور آدمی است و چه برخوردی می کند .

که همه اینها برای من خیلی تجارب عجیبی بود ، انگار وارد سرزمین عجایب شده بودم ، یک چنین حالتی .

*می خواهم برگردم به همان سؤال اولم ، ظاهراً این بدبینی فقط به داخل ایران محدود نمی شود ، اصلاً انسان در تشکیلات یک انسان معلق است ، خلاء معنا دارد. شما امروز این آدم ها را در حرم امام رضا(ع) دیدید، اینها به یک جایی ارتباط دارند، که آنجا یک انسانی نیست مثل رجوی ، یک معنایی در زندگی شان دارند و با آن معنا خیلی از چیزها را درک می کنند و خیلی از چیزها را فطرتاً می فهمند . شاید تجربه هایی که شما در یک سال اندوختید همه اش در سطح باشد ، وقتی این تجربه عمیق تر می شود، آدم متوجه می شود که آن ایدئولوژی است که جلوی معنای زندگی آدم را می گیرد .

انسان می تواند برای خودش زندگی کند و یک شخصیت مستقلی داشته باشد ، حتی خیلی آدم مذهبی هم نباشد ، ولی زندگی اش معنا دارد در یک چارچوب یک استقلال شخصیتی دارد که تشکیلات اینها را از آدم می گیرد ، تشکیلات به انسان اجازه نمی دهد که صاحب این هویت باشد . همین که می گویند آدم بی مسئول احساس تنهایی می کند ولو این که در زندان باشد ، حتی آنجا هم دوست دارد که یک مسئول او را هدایت کند ، این همان ذهنی است که دچار آن خلاء شده و ضربه خورده است و اگر بخواهیم در عمق نگاه کنیم اتفاقاً از همین موضوع به این نتیجه می رسیم که تشکیلات در بن بست قرار گرفته است .

همین یکی دو ماه پیش بود که مهدی سامع مصاحبه ای داشت بعد با حمید رفیعی در برنامه ارتباط مستقیم و به یک نکته خیلی جالب اشاره می کرد که ناخودآگاه همان نکته گریبان خود سازمان را می گیرد .

می گفت: " ما تجربه شوروی را داریم که هفتاد سال سرکوب کرد مذاهب را ، اعتقادات مردم را ، اما دیدیم در مردم همیشه دین بوده ، مسیحیت همیشه بود ، یهودیت همیشه بوده و مسلمانان همیشه مسلمان بوده اند که اجازه بروز پیدا نمی کردند . " حالا او بحثش این بود که با مذهب نباید به طور مستقیم از در مخالفت وارد شد ، مذهب

و اعتقادات مردم را باید پذیرفت ولی حرف این است که ایدئولوژی سازمان بر این مبتنی شده است که معنا را از زندگی آدمها می گیرد و تحمل پذیرش انسان مستقل را ندارد. همان که می گوید اصلاً هیچ جایگاهی در تشکیلات وجود ندارد که آدم تنها باشد و با خدا صحبت کند ، ممکن است نماز هم بخواند ولی آن ارتباط وجود ندارد ، اصلاً نیست ، از او گرفته اند ، سلب کرده اند ، یک اشکالی وجود دارد ، احتمالاً نماز می خوانند ، روزه می گیرند ، حتی چند سالی هست که در محرم و صفر در عاشورا عزاداری می کنند ، و البته همه ی اینها فاقد آن معنا اصلی است که باید باشد. حال اگر بخواهیم روی این مسئله تأکید بکنیم ، بحث این است که آدم باید با این معنا پیوند بخورد ، این تشکیلات هم که نباشد ، ممکن است آدم به یک نحو دیگری اختیار و خود آگاهی خودش را از دست بدهد ، باید برویم به عمق بعد در عمق مشخص بشود که در تشکیلات مجاهدین تازه چه گذشته است .

بعضی ها فکر می کنند که رجوی بر اساس خط سیاسی ویا محافظه کاری، برای این که تشکیلات را حفظ کند، کنترل مکانیکی نیروها ، حتی کنترل ذهنی را به نهایت می رساند ، ولی واقعاً علتش این نیست ، از آن ایدئولوژی همین بر می آید که آدم ها را از تمام عواطف و معنویات و عبادات منفعل و مقطوع می کنند.

شاید مشاهده امروز شما در حرم یک تجربه جدید باشد ، نسبت به همه چیزهایی که در سال های گذشته سازمان در مورد مردم گفته است و شناخت عمیقی که آدم امروز نسبت به مردم پیدا می کند.

مردمی که در سازمان از آن اسم برده می شود یک تعریف از پیش تعیین شده است ، یعنی این که وقتی ما می خواهیم ایران برویم و ایران را آزاد کنیم یک عده آدمهایی هستند که مجبورند از ما حمایت کنند و به پابوس ما بیایند و همین یعنی مردم!! این مردم واقعی را درک نمی کنند ، این مردم ممکن است خیلی هایشان دیده باشید در کوچه و بازار ، دل خوشی از نظام جمهوری اسلامی هم ندارند ، گاه ممکن است غر و نقی هم بزنند ، ولی ارتباط معنوی ایشان با خدا و ائمه و اسلام دقیقاً همان عاملی است که در برابر ایدئولوژی سازمان قرار می گیرد.



من در عراق که بودم زیاد زیارت رفته بودم ، مثل زیارت امام حسین (ع) و امام علی (ع) و سامراء و کاظمین ، ولی زیارتی که امروز رفتم تجربه اش فرق می کرد و جدید بود ، یعنی احساس می کردم که در واقع کاملاً بدون واسطه و بدون هیچ غل و زنجیری ، سد و مانعی می توانم ارتباط برقرار کنم ، یعنی با یک ذهن آسوده .

مثلاً جالب است بدانید، مادرم وقتی من را می دید ، مثلاً در انگلیس من را دیده بود سال ۸۱ ، بعد من را در زندان اوین هم دیده بود ، می گفت من را که در زندان اوین دیده ، در شرایطی که زندانی هستم خیلی رلکس تر و راحت تر و آسوده تر بودم ، فراق بال بیشتری داشتم تا زمانی که در اروپا آزاد بودم !

در درون سازمان این جور الگای می شود و آدم باور می کند و ایمان می آورد که هر چیزی خارج از تشکیلات فاسد است و شیطانی ، یعنی نباید نزدیک شد و حتی یک قدم آن طرف تر از تشکیلات آدم وحشت دارد .

مثلاً تلویزیونی که خارج از تشکیلات باشد شیطانی است و خطرناک است ، فاسد کننده است ، روزنامه ، آدم ، آدمی که عادی است و می رود به ایران و بر می گردد یک تهدید است ، از نظر تشکیلات همه اینها تهدید است .

چرا؟ به خاطر این که یک محیط آزمایشگاهی به وجود آورده است که باید حتماً ایزوله باشد نسبت به محیط اطرافش ، اگر یک سر سوزن روزه ای باز بشود رو به محیط بیرونش ، دیگر پایدار نیست ، چون شرایط مصنوعی است ، شرایط طبیعی و واقعی نیست.

سازمان خیلی تأکید می کرد که زنده دستگیر شدن مرز سرخ است. بچه هایی که آمده بودند همه شان می گفتند نارنجک و چند تا دانه قرص و اینها داده بودند که خلاصه هر کاری می کنید ، سعی کنید زنده دستگیر نشوید .

خودشان می گفتند که به آنها همه جور آموزش داده شده بود ، مثلاً اینها ماهها انواع و اقسام تجارب و آموزش ها را گرفته بودند ، ولی هیچ وقت در این آموزش ها به آنها نگفته بودند که اگر شما دستگیر شدید چه کار کنید ، حالا اگر دستگیر شدید و قرص هم نداشتید چه کار کنید .

چون سازمان بعد از آن را خوانده بود که چه خواهد شد ، همیشه من و سایر بچه ها فکر می کردیم که فلسفه این قرص این هست که فرد بخورد و راحت تر بمیرد و زیر شکنجه عذاب نکشد .

در صورتی که الان آدم می فهمد که فلسفه اش این است که اگر فرد زنده دستگیر بشود و یک چند صبا خلاصه باد به کله اش بخورد و آن روزه به دنیای واقعی باز بشود دیگر آدم قبلی نخواهد بود و دیگر نمی شود کنترلش کرد .

یا فرض کنید از این طرف من می بینم که خانواده ها همه اش تأکید دارند بر دیدار فرزندشان، که هر جور شده بروند و دیدار کنند و از آن طرف سازمان می خواهد ببندد ، یعنی احساس می کند همه خانواده ها خطر هستند .

حتی این را به بچه ها هم می گوید که این خانواده ها دشمنان شما هستند آنها می آیند و شما آسیب پذیر هستید در برابر اینها و هیچ استقبال نمی کند از این که آنجا افراد با خانواده هایشان برخورد داشته باشند.

این همان وضعیتی است که در تشکیلات وجود دارد . چرا باید طلاق بگیرند ، نه به این دلیل که بخشی از وقت شان را می گیرد ، ما که واقعاً در سازمان زندگی خانوادگی نداشتیم که وقت صرف زن و بچه بکنیم ، ولی حتی می گفتند گوشه ذهن یا گوشه قلب هم نباید به جز عشق رهبری چیز دیگری وجود داشته باشد .

بنابراین نه تنها گفتند جدا بشوید ، بلکه باید متنفر بشوید از آن کسی را که روزی دوستش داشتی ! الان باید بچرخد و از او متنفر باشی ، به دلیل این که باید کلاً تبدیل بشوی به ابزاری که هر چه که به تو می گویند همان را انجام بدهی . در تشکیلات خیلی بحث ایدئولوژیک می شود ، آن اوایل که ما وارد سازمان شدیم که ایدئولوژی مقولاتی ذهنی بود که بحث می کردیم که جهان بینی ما چه می گوید تبیین جهان چه است. اما دیگر این اواخر ایدئولوژی فقط عبارت بود از مسئول ، یعنی چیزی غیر از مسئول ایدئولوژی ما را تشکیل نمی داد ، هر چه مسئول می گوید .

ایدئولوژی مجموعه ی چیزهایی است که بد و خوب ها را مشخص می کند ، اما بد و خوب ما را فقط مسئول مان مشخص می کرد ، معیار و ملاک دیگری نداشتیم که با آن بسنجیم که مثلاً این خوب است یا بد ، این کار درست است یا غلط ، همان که مسئول مان می گوید همان کار درست است .

برای بعضی ها که تجربه حضور در سازمان را ندارند و من برایشان توضیح می دهم برایشان باور کردن خیلی سخت است ، که اصلاً مگر می شود یک چنین چیزی، می گفتم که من می ترسیدم مستقل فکر کنم می گویند مگر می شود انسانی بترسد که مستقلاً فکر کند ، می نشیند و فکر می کند .

ولی تجربه سازمان طوری است ، اگر روزی که من وارد سازمان شدم به من می گفتند که همین که وارد سازمان شدی ، ریلی که پیش خواهی رفت تا انتها این است ، تا ۲۵ سال بعدش را برای من ترسیم می کردند ، آیا من وارد سازمان می شدم ؟ نه ، اصلاً من وارد سازمان که نمی شدم هیچ ، می گفتم همه تان جمع کنید و بروید شما همه تان عقل تان کم است ، ولی به هر حال من و خیلی ها وارد شدیم و این ۲۵ سال را به همین شکل طی کردیم .

یکی از همین خانواده ها سؤال می کرد و می گفت اینهایی که در قرارگاه اشرف هستند می گویند که ما نمی دانستیم ، آنها دسترسی نداشتند ، شما که در اروپا بودید چه می گویی ؟ مگر دسترسی نداشتید ، شما هر موقع که می خواستید مگر نمی توانستید بگذارید و بروید ؟

ولی من بگویم آن چیزی که بچه ها را در قرارگاه اشرف نگاه داشته است، سیم خاردارها نیست ، اگر آن سد ذهنی را بشکنند که آن سیم خاردار کاری ندارد و آن را رد شده و رفته است.

دلیلش هم آن است که خیلی ها آمده اند ، این قدر آدم آمدند ، اینها از کجا آمدند ، از قرارگاه اشرف آمدند ، اگر آن سد ذهنی را بشکنند هر سد دیگری را هم خواهند شکست و هر سیم خاردار را هم رد خواهند کرد و به هر ترتیب که شده بر می گردد . یکی از بچه ها را اینجا دیدم که می گفت من با فرض این که اعدام بشوم آدمم اینجا ، یعنی گفتم می آیم و اعدام می شوم لاقل در خاک خودمان چالم می کنند .

*** خیلی از جدا شده ها در ابتدا با این ذهنیت آمده اند.**

بله ، خیلی ها با این دید آمده اند ، مثلاً یک چند سالی زندان هستیم ، کتک و شکنجه را مینیمم پذیرفته بودند که دم مرز یک کتکی بخورند علی الحساب ، یعنی این تصویر را نداشتند که بیایند اینجا و مهمانی ببرند و سراغ خانواده ببرند ، تحویل گرفتن و تازه کارهایشان را راه بیندازند با یک چنین تصویری کسی پا نشد بیاید ایران . ولی خیلی هایشان در یک نقطه ای بالاخره در معرض یک سری سئوالات قرار گرفته بودند که دیگر نتوانستند جلوی ذهن خودشان را بگیرند و انگار ذهن از دستشان در رفت و شروع کرد به فکر کردن و بعد به نقاطی رسیدند که ما از کجا شروع کردیم؟ اگر بچه هایی که در سازمان هستند همین یک سؤال را از خودشان بکنند که روزی که فرض کنید قبل از سال ۶۰ یا بعد از سال ۶۰ ، یا هر موقع، با چه تصویری از سازمان وارد شدند و آیا الان سازمان همان تصویر را دارد؟ اگر برایشان خط و رسم می کردند که اگر شما بیایید این مسیر را باید طی کنید ، باید در این نقطه قرار بگیرید و دیگر همه چیزتان بشود مسعود ، آیا آن موقع می پذیرفتند که بیایند و دوباره وارد سازمان بشوند؟ یکی از هنرهای سازمان این است که آدم را ۲۴ ساعت مشغول نگه دارد ، بعضی مواقع به ذهن آدم خطور می کرد که آخر این کارها برای چه ، حجم زیاد کار ، حجم زیاد نشست ، حجم زیاد گزارش نویسی ، این قدر که ما صفحه سیاه کنیم و گزارش بنویسیم که راجع به چه فکر کردم ، رد شدم چه به ذهنم خورد یا چشمم به کی خورد . تمام اینها برای مشغول نگاه داشتن فکر است که در جای دیگر و در معرض واقعیت قرار نگیرد.

چرا سازمان اینقدر حساسیت دارد روی این که کسی ایران نیاید و بدترین گناه و خیانت و بالاترین جرم به حساب می آید که اگر انسان آدم بکشد خیلی موجه تر از این است که یک آدم عادی به ایران بیاید. برای همان کسانی که در خارج زندگی می کنند ، مرز سرخ ، خیانت و جنایت است . و اگر یکی اسمش در برود که رفته به ایران دورش یک حصار می کشند و منزوی اش می کنند و تف و لعنتش می کنند ، خواهر و برادرش با او حرف نمی زنند؟

برای این که طرفی که بیاید ایران و واقعیات را به چشم ببیند ، دیگر هرگز آنها را قبول ندارد و این فضا را منتقل می کند. مثلاً تجربه دختر خود من بود و خیلی از کسانی که در خارج هستند تصویری که از ایران دارند خیلی متفاوت است با واقعیت . فرض کنید از من می پرسیدند که آیا در ایران بیشتر دموکراسی است یا مثلاً کشور دیگری که من بودم مثل تایلند ، حتماً من می گفتم به مراتب تایلند بهتر است ، یا مثلاً عراق را تجربه کرده ایم ، البته الان نمی شود عراق را با جایی مقایسه کرد ، سوریه و اردن و خیلی از جاهای دیگر .

فرض کنید راجع به انتخابات، تقریباً از انقلاب تا الان هر سال ما انتخابات داشتیم ، همیشه هم این انتخابات مورد توجه بین المللی بوده و همه دنیا راجع به آن حرف می زنند ، هیچ وقت هم معلوم نیست که چه کسی در این انتخابات برنده می شود ، بنابراین نمی شود گفت ، انتخاباتی که این همه مورد توجه است و نتیجه اش هم هیچ وقت معلوم نیست ، روشی فرمایشی باشد .

منظورم این است که اگر آدم کمی فکر کند به خیلی از نتیجه ها می رسد ، ولی هنر سازمان این است که نگذارد آدم فکر کند ، آن چیزی که به آدم می دهد و آدم احساس می کند که غیر از آن بقیه باطل است و مردود است .

* با استفاده از همین تجربه ، بیایید سازمان را از بالا نگاه کنیم ، در کلیت سازمان نگاهش کنیم نه آن تجربه ای که خودمان داشته ایم ، می خواهم سؤال کنم و بگویم که با توجه به همین حقایق سازمان چقدر استعداد گسترش سیاسی - اجتماعی دارد ؟ مثلاً سازمان سیاسی شان در خارج از کشور می تواند مثل یک حزب باز و دموکراتیک و یا در عراق ، کنترل ها را بردارد و یا حتی در داخل کشور با توجه به همین واقعیت ها و تضادهایی که وجود دارد ، بین فرهنگ و ایدئولوژی سازمان با فرهنگ و ایدئولوژی مردم چقدر استعداد گسترش اجتماعی را دارد ؟

فرض کنید که نظام بگوید که سازمان هیچ مشکلی ندارد و می تواند فردا بیاید ، و شروع کند به فعالیت و هر کاری که می خواهد بکند ، به نظر شما باز هم سازمان می تواند گسترش اجتماعی داشته باشد و ادامه حیات بدهد ؟

_ من اشاره کردم که بین آن چیزی که سازمان راجع به ایران و نظام یا هر چیزی که به من می داد و آن چیزی که من خودم دیدم و تجربه کردم تفاوت خیلی زیاد بود ، لذا در ذهن من آمد که برای شروع حداقل این را می توانم بپذیرم که سازمان تصویری درستی از شرایط داخل کشور ندارد و این حداقل و خوشبینانه ترین شکلش بود. برای شروع حداقل این را می توانستم بگویم که سازمان شناخت درستی از وضعیت داخل ایران ندارد و دارد در سال های دهه ۶۰ سیر می کند .

سال ۱۳۶۰ که سفارت ها را اشغال کردند من در لندن بودم ، سفارت لندن را هم اشغال کردند و بچه های زیادی بازداشت شدند و من کارهای حقوقی شان را دنبال می کردم و سر این قضیه با یک وکیلی به نام میشل کار می کردم.

او آن موقع به من می گفت که شما ، (آن موقع دهه ۸۰ میلادی بود) در دهه ۶۰ میلادی دارید سیر می کنید ، الان دیگر این داستان های اشغال سفارت و داد و هوار و مشت و

لگد زدن و شیشه شکستن و چریک بازی ، دوره اش گذشته و از مد افتاده است و یک موقعی مد بود .دیگر الان داستان ها خیلی پیچیده تر از این حرف هاست . این قضیه ۲۰ مربوط به سال پیش است و من فکر می کنم که او حرفش درست بود و هم همچنان سازمان به لحاظ نحوه برخوردش ، رویکرد بین المللی اش ، نگاهش به مسائل در فازهای قدیم سیر می کند ،در صورتی که دنیا خیلی عوض شده ، هم دنیا و هم شرایط داخلی ایران خیلی عوض شده است. یعنی اگر سازمان بتواند امروز بلند شود و به ایران بیاید و بخواهد یک حزب ایجاد کند ، اولین مشککش ارتباط با مردم است ، اینها زبان همدیگر را نمی فهمند .

حالا فرض کنید سوابق عراق را از ذهن مردم بتوانیم پاک کنیم ،سازمان هم به هیچ کس تعرض نکرده است و کارنامه اش پاک و پاک است، الان آمده اینجا و می خواهد با مردم ارتباط برقرار کند ، حرفش چیست و چه می گوید؟ این که سازمان بتواند واقعاً به زبانی صحبت بکند که مردم کوچه و بازار بفهمند که او چه می گوید و حرفش چیست، مشکل ابتدایی آنان است.

سازمان تا آنجا که من تجربه داشتم ، مرور و بررسی کردم این هنر را داشته که خودش را با مخاطب تنظیم کند ، می بیند فضا و محیط چیست ، اگر فضا ضد آمریکایی بود ضد آمریکایی می شود ، اگر سکولاریسم بود، سکولار می شود یا فیمینیست می شود ، بستگی دارد که ببیند در چه محیطی قرار گرفته است.

شورای ملی مقاومت الان شعارهایی که می دهد و فعالیت هایی که می کند ، خودش را با مخاطب غربی تنظیم کرده است ، مثلاً تظاهرات به شکل کارناوال های غربی و جلسات و میتینگ ها و ریختن لباس و برخورد و کارها و همه چیز کنسرت و غیره به شکل غربی .

آیا همان دستگاه را می خواهد بردارد و بیاورد ایران که جواب ندارد.مسئله روز مردم ایران چیست ، آیا سازمان می داند که الان مردم چه می خواهند؟

مثلاً من بحثی در روزنامه ها خواندم راجع به نسل سومی ها .نسل سوم انقلاب الان وارد صحنه سیاسی ایران شده اند.مسئولین نظام خودشان اذعان دارند که ما در فهم و درک این که نسل سومی ها چه می خواهند کمبود داریم.کسانی که ۲۴ ساعته با اینها بوده اند. سازمان که در نسل اول رفته و نسل سوم می خواهد برگردد و با آن نسل اولی ها هم نمی تواند ارتباط برقرار کند چه برسد به نسل سومی ها .

به همین دلیل فرض کنید همه آن چیزی که سازمان سال ۶۰ راجع به نظام می گفت درست بود ، همه این کارها را کرده و افراط گری ها بوده ،اما این نظام از آن افراط گری ها به سمت اعتدال و تعادل و توازن رفته است، اما سازمان برعکس هر چه جلوتر می رویم می بینیم که افراط گری در آن بیشتر شده است.

در زندان جزوه ای به نام پرچم خواندم ، یک بحث هایی بود در منطقه به نام بحث های طعمه ، درباره طعمه و گریز بود.قبلاً این جزوه را من ندیده بودم ، اما اکنون در ارتش به صورت جزوه و پخش کرده اند.حتی فضای هفت هشت سال پیش سازمان هم این نبود ، فضایی به شدت افراطی که نیروها را تهدید می کند که می گیریم و می بندیم و بریده نمی فرستیم ، این چیزها قبل از هفت هشت سال پیش هم به این افراطی نبود . زمانی که ما در خارج قبل از رفتن به عراق با سازمان کار می کردیم اینجوری نبود ، یعنی سازمان در روند حرکتش به میزانی که ایدئولوژی و استراتژی اش به بن بست رسیده ، مجبور شده است از ابزار افراطی تری برای حفظ تشکیلات و نیروهایش استفاده کند ، تا جایی که رسیده به بحث طعمه که به زور ، طرف را با غل و زنجیر باید در عراق نگه دارد! این که نیرو می خواهد برود و سازمان نمی گذارد که برود ، یا برای ممانعت از خروج تهدیدش کند که تو را تحویل ایران می دهیم آن هم با آن ذهنیت که فرد دارد که اگر تحویل ایران بدهند حتماً اعدام می شود .

اگر سازمان حرفی برای زدن دارد برای چه قوانین داخل سازمان را بر اساس فشار ، زور و سانسور بنا کرده است . این که روزنامه و تلویزیون نگاه نکن ، با بیرون برخورد نداشته باش ، تک نفری جایی حضور نداشته باش ، مثلاً کسی تک نفری در اتاقی نباشد، با خودش تنها نباشد، یا تک نفری سراغ تلویزیون، روزنامه و یا چیز دیگری نرود. من همیشه فکر می کردم مشکل اخلاقی است که مثلاً مشکلات اخلاقی ممکن است به وجود بیاید. فکر می کردم طرفی که بیست سال است با سازمان است و سن و سالی هم از او گذشته و دائم هم در این مسیر بوده حالا یک دفعه چه شده است که ممکن است مشکل اخلاقی برایش پیش بیاید ؟

برای کسانی که در اروپا بودند اینترنت و ماهواره جز این چیزهایی که در کوچه و خیابان غرب است بر فرض می خواهد چه چیزی را نشان بدهد یا بگوید که مشکل اخلاقی بوجود بیورد ؟

بلکه بیشتر بحث سیاسی و باز شدن ذهن نیروها مطرح بود، یعنی اگر طرف در معرض چیزی قرار بگیرد که یک کلیک در ذهنش بخورد، ممکن است که این از این رو به آن رو بشود!

فرض کنید سازمان بخواهد فعالیت سیاسی بکند ، آخر هیچ وقت عادت ندارند که موضوعات را توضیح بدهند. آیا شما می توانید با سازمان بر سر مبارزه مسلحانه بحث کنید و بگویید غلط است و او دلائل خودش را بگوید و بنشینید با هم بحث کنید؟ اصلاً یک چنین چیزی ممکن نیست ، این اتفاقی است که هرگز روی نخواهد داد! سازمان می گوید تو اول همه ی حرف های من را بپذیر بعد با هم می نشینیم و بحث می کنیم !

در شورای ملی مقاومت هم همین جور است ، ، یعنی اول بپذیر بحث را و بعد حرف می زنیم. اگر هم انتقاد کنی و ایراد بگیری ، فحش و بد و بیراه می گویند . نمی شود گفت به این کار شما انتقاد و ایراد وارد است ، به عراق رفتن تان ایراد داریم ، به سی خردادتان ایراد داریم ، بیایید بحث کنید ، ببینیم آیا این کار را که کردیم درست بود یا خیر؟ اگر این قدر تحمل وجود ندارد، بالطبع توان کار سیاسی هم ندارد.

خیلی از ایرادها را من در روزنامه های ایران نسبت به مسئولین می خوانم و می بینم، در تلویزیون همه چیز را می گویند و ایراد می گیرند، همه جای دنیا همین جور است . یعنی کسی می تواند حزب سیاسی درست کند و فعالیت حزبی بکند و فعالیت گسترده بکند که اصلاً اهل حرف و منطق باشد و حرف مشخصی داشته باشد ، و گرنه باید از شیوه های مختلف بگیر و ببند استفاده کند ، در قرارگاه اشرف با یک شیوه ، در خارج از کشور با یک شیوه، با نشست های مستمر مغزشویی ، کنترل و این جور چیزها ، در واقع یعنی مخ طرف را بزنی که بیاید و در این چارچوب قرار بگیرد .

« بررسی ابعاد مسئله شکنجه »

*می خواهیم به کالبد شکافی ماجرای ابراهیم خداینده و جمیل بسام بپردازیم. دقت نظر بر روی این مسئله از این بابت مهم است که سازمان در آن گرفتار یک چالش بزرگ شد و در مورد آن و ابعاد مسئله سکوت کرد.

البته از جهت بازشناسی یک سری از واقعیت های جامعه ایران نیز اهمیت می یابد. مثلاً یک زندانی مجاهد که تا دیروز مسلحانه بر علیه نظام اقدام می کرده است ، حال که دستگیر می شود و به زندان می رود ، می گوید شکنجه هم نشده است ، جمهوری اسلامی هم ادعا می کند که او خودش برگشته است ، از این بابت بازشناسی قضیه اهمیت دارد.

به همین دلیل ، هدف تکرار مکررات نیست ، بلکه گزینش بعضی از حوادثی است که به ما کمک می کند که این واقعه را درست انتقال بدهیم.

سازمان در ۱۴ یا ۱۵ ژوئن ۲۰۰۳ اطلاعیه ای مبنی بر این که دو نفر از اعضای شورای ملی مقاومت، که برای دیدار خانواده هایشان به سوریه رفته بودند، دو ماه پیش توسط دولت سوریه بازداشت شدند و تحویل ایران شده اند . در اطلاعیه دوم و سوم این گروه، اطلاعات دیگری را اعلام کرد و گفت که بلافاصله این دو نفر را از فرودگاه مهرآباد سوار ماشین های وزارت اطلاعات کرده و به بند ۲۰۹ زندان اوین منتقل نموده و در آنجا توسط شخصی به نام باطبی بازجویی شده و در حال شکنجه و در شرف اعدام هستند.

بعد پای خانمی به نام الهه عظیم فردر این ماجرا باز شد و تشکیل کمیسیون و کمپین آزادی این دو نفر، که بعدها یک تشکیلات گسترده تری از شخصیت های خارجی و پارلمانترهای انگلستان تشکیل شد.

اما این موضوع تحت الشعاع بازداشت مریم قرار گرفت. در ۱۷ ژوئن وقتی پلیس فرانسه مریم رجوی را بازداشت کرد، و سازمان دیگر نتوانست با آن شدت و حدت موضوع را پیگیری کند. حمله به اوور ، دستگیری مریم و خودسوزی ها، اصلاً اوضاع را به گونه ای کرد که این بازداشت و استرداد به ایران را تحت الشعاع قرار داد .

برای افکار جمعی که خارج از قضیه بود همان اطلاعیه ۱۵ ژوئن شروع ماجرا بود ، ولی در واقع ماجرای ابراهیم خداینده از جایی دیگر آغاز شد .

از آنجا که خانم نیکلسون اعلام کرد که با اینها ملاقات کرده ام و ابراهیم را در خانه مادرش ملاقاتش کرده ام ، حالش هم خوب بوده و شکنجه هم نشده است . آب یخی روی سر همه ریخت که این موضوع برای سازمان قابل بهره برداری نیست ، البته پیش بینی هم می شد که این اتفاق بیفتد ، ولی به هر حال خانم نیکلسون این کار را کرد.

امروز که شما اینجا نشسته اید راجع به شکنجه در زندان های جمهوری اسلامی چه نظری دارید؟!



فکر می کنم حدوداً دو هفته بود که به زندان اوین آمده بودیم که به ما گفتند سازمان اطلاعاتیه داده و گفته شما برای دیدار خانواده رفته بودید سوریه و الان زیر شکنجه هستید و حتی صحبت از این بود که یکی از ما اعدام شده یا عن قریب اعدام خواهیم شد . و همین اطلاعات را به دخترم و برادرم داده بودند ، برادرم که حتی مدتها است که از سازمان جدا شده ، ولی او هم باور کرده بود، بر اساس تبلیغاتی که این سال ها شده است بالاخره یک چنین تصویری هست .

قبلاً گفتم که اگر در سوریه من را بین اوین و ابوغریب مخیر می کردند ، صد بار هم می پرسیدند من می گفتم ابوغریب ، با وجودی که مطمئن بودم در آنجا حداقل بد رفتاری خواهد شد ، شکنجه هم خواهم شد ، ولی آنجا را ترجیح می دادم . این تصویری است که در بیرون از ایران داده شده است ، سازمان هم نقش اساسی در دادن این تصویر به بیرون از ایران داشته است. ولی آن چیزی که ما مشاهده کردیم کاملاً مغایر این بود .

در زندان اوین از همه چیز مهمتر رفتار زندانبانان یا نگهبانان یا مأمورین و بازجوها بود ، که رفتار فوق العاده احترام آمیز و با تفاهم بود. امکانات درمانی و غذایی، صنفی بهداشتی و چیزهایی که آنجا فراهم کرده بودند و بازدیدهایی که مدام می شد ، از افراد داخلی ، از افراد خارجی می آمدند و می رفتند .

آن چیزی که من مشاهده کردم در زندان اوین فکر نمی کنم چیزی از استاندارهای اروپایی کم داشته باشد.

و یا فرض کنیم ما دستگیر نمی شدیم و خودمان آمده بودیم ، اصلاً هیچ اتهامی نداشتیم ، هیچ پیگرد قانونی نداشتیم ، مواردی هم که از اعضای سازمان حکم اعدام گرفتن که البته الان معلق مانده کسانی هستند که مشخصاً قتل نفس انجام داده اند و شاکتی خصوصی دارند و رضایت اولیاء دم را نتوانسته اند بگیرند.

شرایط الان را دارم صحبت می کنم ، حالا سؤال ممکن است این باشد که آیا سازمان از این وضعیت اطلاع داشت یا خیر؟

*** هدف از بحث شکنجه این است که ببینیم چرا سازمان این قدر روی شکنجه اصرار می کند .**

اگر در نشریات سازمان خوانده باشید بحث هایی هست مربوط به سال های ۶۲ و ۶۳ به نام زندان و زندانی ، آنجا ۶۱ نوع شکنجه را معرفی می کند(و اخیراً نیز ۱۷۴ نوع شکنجه

(سر فرد لای گیره ، آپولو ، که یک نوع شکنجه در زمان شاه بوده ، انواع اقسام کابل ، تجاوز ، ناخن کشیدن و غیره را معرفی و آنها را نقاشی کرده است. در حالی که این چیزها اصلاً وجود نداشته است. البته بعضی بوده اند که شلاق خورده بودند ولی آن چیزی که در دیدگاه سازمان به عنوان شکنجه مطرح است ، وجود نداشت. حتی یک مورد نمی توانند نشان بدهند که ناخنش کشیده شده باشد ، چون اصلاً وجود ندارد و بنا براین باید اسمش را گذاشت توهم شکنجه ! بزرگترین نمونه ای که سازمان به دنیا نشان داده حسین دادخواه است که پاهایش کابل خورده و عکس هایش هم هست و واقعیت هم هست و الباقی هر چه بوده است افسانه پردازی و دروغ است.

و هنوز بعد از روشن شدن واقعیت‌های مربوط به ایران ، مدعی است که بزرگترین مشکل مان این است که اگر از عراق ما را اخراج کنند در معرض شدیدترین شکنجه ها قرار می گیریم ، اگر از فرانسه ما را اخراج کنند ما در معرض شدیدترین شکنجه ها قرار می گیریم ، می خواهیم برسم به اینجا که بحث شکنجه چه اهمیت در دیدگاه سازمان دارد . آیا واقعاً الان هم در معرض شکنجه قرار دارید ، حالا ممکن است شکنجه فیزیکی نباشد. اصلاً در زندان ها آن چیزی را که مشاهده کرده اید چه است؟

_ قبل از این که به بحث پردازم ، چند نمونه را می گویم ، البته با توجه به کتاب هایی که خواندم مثلاً خاطرات طاهره باقرزاده بود که در زندان خواندم ، آنجا اشاره کرده بود که وقتی دستگیر شد و رفت زندان خیلی از کسانی که سازمان اعلام کرده بود که اینها اعدام شده اند در زندان صحیح و سالم بودند .

یا مثلاً مورد خاصی را که گفته بودند ، باردار بوده و اعدام شده است، در زندان دیده بوده که باردار هم نبوده ، در خارج مثلاً می گفتند زنان باردار را اعدام می کنند که در کتابش نوشته اتفاقاً کسانی که حکم اعدام می گرفته، یکی از دلایلی که اعدام نمی کردند همین بارداری اش بوده است.

از نگاهبانان ما تعدادی هستند که مسن هستند و از سال ۶۰ بوده اند و آنها خیلی هایشان قسم می خورند که ما خودمان وقتی این چیزها بعداً به گوشمان می رسید می گفتیم که آیا اینها راجع به ایران صحبت می کنند یا راجع به جایی دیگر در جهان صحبت می کنند که چنین وضعیتی را دارد .

بازجوی من می گفت که در مواردی ما می رفتیم و از قاضی حکم می گرفتیم ، حکم شلاق، آن هم در شرایطی که روزی چند ترور در تهران انجام می شد و می دانستیم که اگر این قرارش را نگوید چند تای دیگر ترور خواهند شد.

و در این مورد هر کجای دنیا که باشد این کار را می کنند که وقتی مسئله امنیتی ، مسئله ترور کسی است ، با کسی تعارف ندارند ، ولی آن را هم فقط از قاضی حکم می گرفتیم. و در حکم حتی تعداد شلاق را مشخص می کرد و سواى این دیگر چیزی نبود .

تجربه ای که خود من داشتم ، مثلاً در تمام صحبت هایی که با بازجوها داشتم ، سؤال و جوابی که می کردند ، بحث هایی که می کردند ، من هیچ وقت از هیچ بازجویی نشنیدم که از لفظ منافقین استفاده کند ، یا کمتر از آقای رجوی و خانم رجوی به کار ببرند . حتی یک بار من خودم سؤال کردم که من انتظار ندارم ، حداقل بر اساس اعتقادات خودتان ، چون در روزنامه ها می نویسید منافقین ، بگوئید سازمان مجاهدین خلق یا آقای رجوی!

گفتند به خاطر این است که تو این اعتقادات را داری ، الان تو که اینجا نشستنی با اعتقادات سازمان مجاهدین و رهبریش نشستنی ای و هرگونه استفاده از چنین جملاتی از طرف ما ممکن است یک فشار روانی روی تو بیاورد و محدود کردن تو تلقی بشود و چون

ما نمی‌خواهیم هیچ‌گونه شاعبه‌ای باشد که احیاناً فشاری روی تو بوده، ما از این جملات استفاده نمی‌کنیم.

اولین بار که من در ایران لغت منافقین به گوشم خورد زمانی بود که من رفتم خانه مادرم و مادرم این لغت را در برابر من استفاده کرد، در زندان اصلاً کسی این طوری استفاده نمی‌کند.

من با خیلی‌ها، ده دوازده نفر شاید بیشتر از کسانی که از عراق فرستاده شده بودند و آمده بودند ایران و عملیات انجام داده بودند و دستگیر شده بودند برخورد داشتم و با ایشان صحبت کردم در زندان یا مواقع مختلف.

یک بار ماه رمضان اولی که اینجا بودم من و جمیل را افطار بردند در بند آنها، همه اینها همین توضیح را می‌دادند، مثلاً حتی یکی از این بچه‌ها می‌گفت که من فکر می‌کردم که بازجوی نفوذی سازمان است، بس که با من خوشرفتاری می‌کرد و به من می‌رسید و به من سر می‌زد! من گفتم احتمالاً نفر سازمان است و با سازمان ارتباط دارد که با من خوب است، وگرنه قاعدتاً از نفر رژیم که چنین چیزی بر نمی‌آید.

یعنی همه همین تجارب را داشتند، خوب حالا ما هیچ، این افراد، افرادی که از عراق آمده بودند کسانی بودند که نارنجک به دست، قرص زیر لب، حتی خیلی‌هاشان قرص‌هایشان را استفاده کرده بودند ولی عمل نکرده بود، ظاهراً نارنجک هم کشیده بودند ولی فقط دست‌شان قطع شده بود ولی کشته نشده بودند.

یکی از اینها وقتی دستگیر شده بود، چون به اینها گفته بودند وقتی دستگیر شدی شروع کن به شعار دادن حتماً مردم می‌آیند به کمکت و این شروع کرده بود به شعار دادن و شرایط را بدتر کرده بود و کار دستگیر کنندگانش این شده بود که او را از زیر دست و پای مردم بیرون بیاورند که در واقع کسی او را لت و پار نکند.

این تجارب را همه داشتند و کسانی هم بودند که تا بن استخوان وفادار و مؤمن و معتقد به سازمان آمده بودند، یعنی کسی که بلند می‌شود و می‌آید عملیات انجام بدهد در داخل در شرایط محل ناشناخته با چشم انداز عملیات انتحاری دارد می‌آید، یعنی این جور برای سازمان آمده بود و الان همه‌شان هستند.

همین‌ها بودند که انجمن نجات را تشکیل دادند، که بعداً من رفتم با آنها صحبت کردم اتفاقاً چیزی که اینها را چرخانده، برگردانده، همین واقعیتها بود.

سازمان می‌خواهد بگوید این افرادی که آمده‌اند در ایران و در زندان و چرخیده‌اند تحت فشار و شکنجه بودند و ضعیف بودند و نکشیدند. اتفاقاً برعکس، اگر اینها شکنجه می‌شدند شرایط متفاوتی با این وضعیتی که الان دارند پیدا می‌کردند. در این وضعیت به دلیل این که دیدند همه آن چیزهایی که سازمان می‌گوید دروغ است، برگشتند.

خودم، مدت‌ها بود که دو تا دندان می‌خواستم پر کنم و نتوانستم به دلیل حجم کار، شرایط خارج و اصلاً نمی‌شد چنین کاری بکنم، تا رسیدم به زندان اوین و در زندان این دو تا دندان را پر کردم.

اما تصویری که سازمان در خارج می‌دهد، تصویری که به هر دلیل در جهت منافع غرب است. حالا چرا سازمان این تصویر را می‌دهد به دلیل این که سازمان مبنای جذب نیروهایش و حفظ نیروهایش بر اساس یک جنگ روانی است، چون چیزی از خودش به آن صورت ارائه نمی‌دهد!

مثلاً این جنجال راه حل سوم؛ مجموع توضیحات سازمان راجع به راه حل سوم را اگر جمع بزنیم و یا راه حل برای سرنگونی را جمع بزنیم یک صفحه نمی‌شود، ولی حول و حوش آن جنجال و سرو صدا ی زیادی انجام می‌دهد.

یعنی مطلب هر چه که هست، می‌شود در دو سه خط گفت که چیست. اما سازمان مینا را می‌گذارد که اول جمهوری اسلامی را نامشروع نشان بدهد، باطل مطلق نشان

بدهد ، این را در ذهن افراد تبدیل به یک مبنا می کند، حالا طرفش خارجی ، ایرانی ، نیروی سازمان، نماینده پارلمان اروپایی باشد فرق نمی کند، این مبنا را می گذارد . سازمان می گوید شکنجه هست ، اعدام هست ، سرکوب می کنند، در زندان ها تجاوز می کنند، خون شان را می کشند و ... و همین طور پشت سر هم شانتاژ می کند، بالاخره طرف مقابل می گوید که لااقل ۱۰٪ این حرفها هم که درست باشد در واقع یک جهنمی در برابرش تصویر می شود .

بعد آن روی سکه خودش را معرفی می کند خود به خود در واقع در ذهن طرف ، این گونه شکل می گیرد. این طوری است که مثلاً یک نماینده پارلمان جذب می شود از من سؤال کردند که سازمان در جذب حمایت های خارجی چقدر اقبال داشته است . غربی ها ، سیاست مداران را به دو دسته تقسیم می کنند یکی سیاست مداران تأثیر گذار که مؤثر هستند در کارشان ، آنهایی که در وزارت خارجه نشسته اند آنها همه چیز را می دانند و اصلاً با سازمان ارتباطی برقرار نمی کنند ، ملاقات نمی کنند ، اگر تا قیامت هم بروند سراغشان ارتباطی ندارند .

آنها روی منافع خودشان عمل می کنند اگر جایی هم به طور مقطعی یا تاکتیکی توانستند از شورای ملی مقاومت استفاده هم می کنند ، ولی اصراری هم ندارند و الان هم منافع شان در این است که بالاخره یک جوری با جمهوری اسلامی مسائل شان را حل و فصل کنند .

یک عده هم سیاست مداران غیر تأثیر گذارند ، تأثیری ندارند اینها در پارلمان ها نشسته اند ، هیچ کدام هم کار شناس نیستند ، سیاست مداران حرفه ای نیستند افرادی هستند که بعضاً اطلاعات شان نسبت به مسائل خارجی صفر است و می شود با آنها احساسی برخورد کرد از جنایات گفت ، از سرکوب زنان گفت ، معمولاً هم بر اساس مخاطب ، مثلاً مخاطب مذهبی باشد روی سرکوب مسیحی ها صحبت می کند ، اگر زن باشد روی سرکوب زنان صحبت می کند ، اگر جوان باشد روی سرکوب جوانان صحبت می کند .

اخیراً یکی از افراد سازمان در یکی از مصاحبه هایش گفته بود من دلم می سوزد برای جوانان ایران که مثلاً کامپیوتر ندارند ، در حالی که عام ترین چیز که در ایران همه جا زیر دست و پا ریخته اینترنت و کامپیوتر و این وسایل است .

این تصویر را ارائه می دهد ، بعد روی این خودش را می سازد ، می گوید حالا در مقابل این حکومت چه کار باید کرد، من آلترناتیو هستم ! خیلی از کسانی که از سازمان حمایت کردند ، از شخصیت های سیاسی ، از نیروهایی که آمده اند ، اگر بگویم تو بنشین و نیم ساعت راجع به این که سازمان هدفش چیست ، برنامه اش چیست و کارش چیست صحبت کن ، چیزی ندارد که بگوید .

در واقع روی یک احساس کینه و نفرتی که سازمان در ذهنش ساخته ، حمایتش را از سازمان یا از رهبریش بنا کرده است، پس بنابراین برگ برنده اش شکنجه است و از آن توهم استفاده سیاسی می کند.

من فکر می کنم سازمان ترجیح می داد که ما شکنجه می شدیم که برایش برگ برنده بود، ترجیح می داد که ما اعدام می شدیم ، یعنی بردش در این بود که همان پیش بینی که کرده بود ما اعدام می شدیم، چون برگ برنده اش این است و اگر این کارت را از دستش بگیریم دیگر چیزی ندارد .

من الان دو سال است دارم روزنامه های ایران را می خوانم ، تلویزیون نگاه می کنیم ، ماشاءالله وقت دارم در اتاقم در اوین بنشینم یا کتاب بخوانم ، یا روزنامه بخوانم و یا تلویزیون نگاه کنم .

نشریه مجاهد را بگذاریم جلوی مان آن فحش هایش را بگذاریم کنار ، شعارهایش را بگذاریم کنار ، حرف اصلی و محتوی چیست ؟

این را من می گذارم جلویم می بینم خیلی تیزتر از آن در روزنامه های ایران گفته می شود ، یعنی همان حرف ها را ، یعنی ایرادی که گرفته می شود تیزترش گفته می شود . مثلاً روزنامه ایران یک بحثی داشت راجع به زندان ها ، خیلی چیزهایی که روزنامه ایران می نویسد از وضعیت بد زندان ها در ایران من خودم وقتی می خوانم می بینم که دارد غلو می کند ، آن هم روزنامه ای که داخل ایران چاپ می شود .

همین آقای وین گریفیت که آمده بود دیدن ما می گفت تمام آن چیزی که سازمان راجع به وضعیت بد داخل ایران می گوید مستند به روزنامه های خود ایران است . و این همیشه در ذهن من می آمد که خوب بالاخره همین حرف هایی که تو داری می زنی در خود ایران هم اینها گفته می شود پس این دموکراسی را نشان می دهد و نمی تواند آن اختناق می گوئی باشد .

همین الان خیلی از متخصصین یا کسانی که وارد هستند در امور می گویند نمی شود یک انتخاباتی فرمایشی باشد چون انتخابات فرمایشی در زمان شاه دیده اید ، اصلاً کسی نمی فهمید انتخابات چیست ، اهمیتی نمی داد ، چون مشخص بود ، تنشی نداشت ، لیستش از قبل مشخص می شد و اصلاً نیازی به این همه بحث هم نداشت . الان شش ماه مانده به انتخابات ایران ، مثل این که بسیج جهانی می شود ، آیا این می شود که فرمایشی باشد ، یا مثلاً ۱۰ نفر کاندید از چهار ماه پیش معرفی شده اند که هیچ کس نمی تواند بالاخره انگشت بگذارد روی کسی که او رئیس جمهور می شود . اینها را بالاخره آدم می بیند بعد می بیند که سازمان به لحاظ محتوایی هیچ حرفی ندارد که بزند ، هر حرفی که داشته و می خواسته بزند ، تیزترش را الان در داخل ایران می گویند .

باضافه این که من با خانواده ها برخورد داشتم ، همه ی آنها هم می گویند، سواک از همه چیزهای سازمان از هر چه که سازمان کرده یا نکرده بگذریم، حتی می گویم فعالان خودش را شکنجه کرده یا نکرده نکرده ، ولی یک چیز در ذهن مردم پاک نمی شود ، آن هم این است که بالاخره مردم ایران عراق را دشمن می دیدند ، دشمن متجاوز می دیدند و سازمان با عراق همکاری کرد.

مثلاً همیشه به ما گفته می شد این ایران بود که جنگ ایران و عراق را شروع کرد ، بعد که آمدیم اینجا دیدیم که سند رسمی سازمان ملل هست که عراق جنگ را شروع کرده است.

یا می گفتند ایران بود که در حلیچه شیمیایی زد بالاخره یک دشمن متجاوز بود که این دشمن خودش را بعداً در کویت هم نشان داد و در جاهای دیگر هم نشان داد ، در سرکوب خود مردم عراق هم نشان داد .

این فیلم های جدید را من دیدم که رجوی و ابریشمچی در مخابرات عراق نشسته اند و صحبت کرده اند بالاخره مردم ، نمی توانند اینها را بپذیرند .

این را به این خاطر گفتم که حتی در کشورهای که الان حکم اعدام لغو شده ، در یک مورد مستثنی است ، یعنی می توانند حکم اعدام بدهند ، آن هم خیانت است . مخصوصاً خیانت در حین جنگ ، یعنی شما اگر در حین جنگ بروید و با دشمن کشور همکاری بکنید در کشوری که مثلاً بمب بگذاری و ۱۵ نفر را بکشی و ۱۵ سال زندان می دهند ، در مورد خیانت به کشور حکمش اعدام است ، یعنی این را دیگر نمی تواند بپذیرند.

حالا مثلاً شاید شما بگویید چه جوری شما در چه فضایی رفتید و این چیزها را پذیرفتید ، که آن یک بحث دیگری است که چه جوری ما رفتیم .

ولی این را مردم نمی توانند قبول کنند ، حتی یکی از همین مادرها می گفت که چه جوری بپذیریم که شما می خواستید بروید و به کمک یک دیکتاتور برای ما دموکراسی بیاورید ؟ این را چه جوری من قبول کنم ؟

یعنی آن دموکراسی که شما می خواهید به کمک یک سرکویگر برای ما بیاورید من چه جوری قبول کنم ، همان دموکراسی می شود که آمریکا فرض کنید می خواسته بیاورد .

***به نظر شما ، کسانی که در رأس سازمان هستند ، به این ادعایی که دارند که در داخل زندان های ایران شکنجه های قرون وسطایی انجام می گیرند ، باور دارند.**

_ من شک دارم ، یعنی شک دارم که آنها در رأس سازمان چنین باوری داشته باشند! ممکن است توده سازمانی یا مسئولین متوسط سازمانی یک چنین باوری داشته باشند ، مثلاً ما عمیقاً چنین چیزی را باور داشتیم ، ولی من شک دارم که در واقع خط دهنده سازمان شناختی نداشته باشد و نداند که در داخل ایران چه می گذرد یا در زندان ها چه می گذرد .

من متعجب شدم که سازمان بر اثر چه اطلاعاتی می گوید که من و جمیل شکنجه شدیم یا بقیه بچه ها شکنجه شدند ، یا باید یک نفر خبر بدهد یا دیده باشد روی حدس و گمان که نمی شود اطلاعاتیه رسمی داد ، یا نه حدس می زنیم چون علل القاعده باید شده باشد!!

همان، اوایل یکی دو بار برخی بچه ها می گفتند که بیایید یک جا تکذیب کنید مسئله شکنجه را ، ما زیاد روی خوش نشان ندادیم در آن فضایی که آن موقع بودم .

بعد دیدم که اصلاً هیچ اصراری هم نیست ، یعنی کسی اصرار ندارد که ما بیاییم حتماً تکذیب کنیم که ما شکنجه شدیم ، شاید یک سال یا شش ماه طول کشید تا مثلاً یک خبر تازه رسید که حالمان خوب است و اصلاً از طرف نظام چنین اصراری هم نبود. به دلیل این که نمی خواستند روی ما فشاری باشد ، همیشه می گفتند که ما می خواهیم که شما خودتان برسید ، حتی بازجوی من می گفت تو برو و برس به سازمان بعد بیا بگو من این دو ماه فکر کردم و رسیدم به سازمان ، بعد برگرد برو پیش سازمان. ولی من احساس می کردم که نمی توانم یک ریل مستقلی در ذهن خودم بروم و برسم به سازمان من فقط می توانم بگویم این حق است چون از اول این جوری پذیرفتم و آن ناحق است چون من همین طوری پذیرفتم ، بگویم بنشینیم و بحث کنیم و دلیل بیاوریم که چرا ، اصلاً دست من خالی است و حرفی ندارم که بزنم .

در سازمان هم هیچ وقت از این بحث ها نبود ، مثلاً ما هیچ وقت نشستیم سر استراتژی سازمان بحث کنیم ، صحبت کنیم ، سر ایدئولوژی ، سر هر چیز ، فقط نشستیم خطاهای مان را گفته ایم ، خطاهای کارمان را ، ذهن مان را ، اعتقادات مان را چوبش را خوردیم و بلند شدیم رفتیم دنبال کارمان ، یعنی فقط بلد بودیم خط بگیریم و اجرا بکنیم ، همین . من نوشته بودم یک جایی که هر کدام از افراد سازمان بیایند و در شرایط ما قرار بگیرند ، حالا کندتر یا تندتر ، ممکن است یکی بیشتر طول بکشد و یکی کمتر طول بکشد ، همین را تجربه خواهد کرد .

چون فرد را از آن فضای تشکیلاتی از آن حصار و لوله آزمایشگاهی بگذارید بیرون و در فضای آزاد نفس بکشد ، فوراً تغییر می کند ، بلافاصله ، حالا این تغییرات کی در او بروز پیدا کند و وارد بشود بالاخره یک زمانی طول می کشد ، حالا دیر یا زود . ولی چنانچه پایش را از تشکیلات بیرون بگذارد، تغییر خواهد کرد. این ذهنیت ها تا وقتی هست که در آن چارچوب باشد ، در آن محیط بسته باشد ، تحت نظر مسئول باشد ، با آن مکانیزم های عملیات جاری باشد.

« تبلیغات ضد ایرانی غرب و موج سواری مجاهدین »

* می دانیم که یک تبلیغات نفس گیر و مغرضانه در غرب بر علیه ایران وجود دارد، تا آنجا که خیلی از شهروندان کشورهای غربی فکر می کنند که در خیابانهای ایران سیل خون جاری است ! یا با زنان ایرانی برخوردی غیر انسانی می شود. ما شاهد بودیم هنگامی که دختر شما به ایران آمدند ، در ابتدا چنین ذهنیتی داشتند و پس از ورود به ایران ، این گونه ذهنیتهای در وی ، مانند بسیاری دیگری از اشخاص که به ایران می آیند شکست . بد نیست راجع به تبلیغات غرب و ارتباطش با نحوه سیاست گذاری سازمان صحبت بشود که سازمان دارد، در چه فضایی فعالیت می کند و از چه چیزهایی بهره برداری می کند ؟



_ وقتی دخترم به ایران آمد و پس از دیدن وضعیت ایران ، می گفت که من اگر برگردم و فرض کنید مقاله ای بنویسم و واقعیت هایی که در ایران بوده را بیان بکنم ، احتمال دارد که خیلی از روزنامه ها استقبال نکنند . ولی اگر من برگردم و بگویم که اینجا سرکوب است ، شکنجه است ، زنان را سرکوب می کنند و از این حرف ها حتماً همه روزنامه ها چاپ می کنند ، یعنی بر اساس شناخت خودش از جامعه غرب این را می گفت . منظورم از نقل این مطلب ، این است که ارتباط تبلیغات ضد ایرانی غرب با تبلیغات سازمان را بررسی کنیم ، باید بگویم که در واقع تمایل غرب این است که همان تصویری که سازمان می خواهد از ایران نشان بدهد ، نشان داده بشود ، به جای این که واقعیت گفته بشود .

* سؤال همین جا است ، غرب این تبلیغات را می سازد که سازمان استفاده می کند، یا سازمان این تبلیغات را برای غرب می سازد ؟

_ فرض کنید یک همکاری غیر سازمان یافته، نامرئی و یک قرارداد نانوشته بین آنان وجود دارد. سازمان یک چیزهایی را تولید می کند، مصرف کننده اش در غرب پیدا می شود. مثلاً ما در رابطه با مجامع بین المللی یک چیزهایی را تولید می کردیم باصطلاح برای افشای رژیم، مثل نقض حقوق بشر .

این را سازمان تولید می کرد و می گذاشت در دسترس رسانه ها ، خوب چه کسی آن را بر می داشت- بالاخره یکی باید این را بردارد دیگر- روزنامه هایی که دوست داشتند این چیزها را بردارند و آنتریک کنند.

مثلاً در یکی از روزنامه های غربی عکس های اعضای باند مخوف کرکس ها که اعدام شدند، چاپ شده بود و زیرش نوشته شده بود که این عکس ها مخفیانه توسط نیروهای مقاومت از ایران خارج شده است .

در صورتی که در همه روزنامه های ایران چاپ شده بود ، سایت هایش بود ، اصلاً کافی بود یک سایت ایران باز کنید و یک کپی از روی این عکس بردارید ، لازم نبود نیروهای مقاومت این را مخفیانه بردارند.

ممکن است آن روزنامه هم بداند که این واقعیت ندارد ، ولی چنین شیوه و روشی آنجا خریدار دارد ، این روزنامه است که این تولیدات را برمی دارد. پس بنابراین یکی هستند ، هر دو طرف با هم کار می کنند و در این زمینه منافع مشترک دارند ، ولو این که خیلی از جاها اختلاف منافع داشته باشند .

بعضی از افراد هم هستند که می آیند زیر متن های سازمان را امضا می کنند و یا سازمان می رود امضایشان را می گیرد و آنها آگاهی و شناخت کاملی از اوضاع ندارند. حالا برخی هم از این اشاعه ی این تبلیغات منافع خاصی دارند. کسی مانند وین گریفیث ، که یکی از حامیان منحصر به فرد سازمان در اروپا است، و فکر نمی کنم کسی به پا قرصی او در حمایت از سازمان ، مشابه اش وجود داشته باشد، منافع خودش را دارد. شما دقت کنید که این آقا و چند نفری از هم فکran ایشان در پارلمان انگلیس ، چه مجلس لردها و چه مجلس عوام ، به شدت موافق حمله انگلیس به عراق بوده و هستند، در صورتی که طیف زیادی از حزب کارگر مخالف بودند ، همین اشخاص که خیلی دلشان می خواست به عراق حمله بشود ، همان ضدیت را با ایران دارند ، اینها در واقع یک سری منافع خاص خودشان را دارند، و طبیعی است که از ترویج این تبلیغات سود می برند و خواهان آن هستند.

از سوی وین گریفیث رابطه نزدیکی با وزارت خارجه انگلیس دارد ، اینها یک تقسیم کارهای سیاسی با هم می کنند ، خیلی از چیزهایی که ممکن است وزارت خارجه نخواهد وارد بشود و در چارچوب منافع تاکتیکی و منافع روزش قرار ندارد، این اشخاص وارد می شوند. خط و خطوط سیاسی هم دائمی نیست، امروز هست ،الزامی ندارد که فردا هم همین باشد ، فردا ممکن است چیز دیگری باشد ، منافع فردا تعیین می کند که چه سیاستی باشد .

ولی من احساس می کنم دخترم ، فردی کاملاً بی طرف در این قضیه بود. هیچ منافع سیاسی این وسط نداشت و دنبال چیزی هم نبود و خودش هم همین را احساس می کرد. او وقتی احساس خودش را برای من بیان کرد می گفت من از برخورد سازمان با قضیه تو ، متوجه شدم که آنها دنبال آزادی تو نیستند ، آنها دنبال تبلیغات خودشان هستند!

در صورتی که از قبلش هم هیچ برخوردی با سازمان نداشت ، هیچ ذهنیت منفی هم نسبت به آنان نداشت ، چون که من هیچگاه علیه سازمان صحبت نکرده بودم ، همیشه هم مثبت گفته بودم ، اتفاقاً دید مثبتی هم داشت به دلیل این که پدرش در سازمان بود ، دلیلی نداشت که ضد سازمان باشد .

با این دید وقتی چند جلسه با نفرات سازمان برخورد کرده بود، بالاخره به این نتیجه رسیده بود که اینها دنبال کار و اهداف خودشان هستند ، و بنا بر همین درک هم بود که مستقلاً حتی به وزارت خارجه ، عفو بین الملل ، یو ان و خیلی جاهای مراجعه کرد تا ببیند چه کار می تواند برای ما بکند .

حجم تبلیغات ضد ایرانی به قدری زیاد است که یک سال طول کشید که قانع شد به ایران بیاید. یعنی اول حاضر نبود ایران بیاید ، یک سال طور کشید که بالاخره متقاعد شد. بعد از تماسی که اما نیکلسون پس از دیدارهایش با ما ، با او داشت و با او صحبت کرده بود تا بالاخره قانع شد که به ایران بیاید.

وقتی دخترم به ایران آمد، قبل از آن چند تا کتاب خریده بود که در این کتابها راجع به ایران نوشته بودند. در انگلیس راجع به همه کشورها کتاب های توریستی چاپ می کنند ، هر کس به هر کشوری که می خواهد برود ، از کتاب فروشی اینها را می خرد که همه چیز را راجع به آن کشور نوشته است .

بینید در کتابی که رسماً در انگلیس و به زبان انگلیسی چاپ شده و به مردم داده می شود که هر کس که می خواهد به ایران برود بخواند و اشراف قبلی داشته باشد ، چه نوشته شده است . مثلاً نوشته است که حواستان باشد شطرنج همراه تان نباشد چون آنجا شطرنج به شدت قدغن است و اگر بگیرند شلاق می زنند و یا زنان حتماً باید لباس سیاه بپوشند ، رنگ دیگر حق ندارند بپوشند ، حجاب شان باید به چه نحو باشد ، دخترم راجع به ایران خیلی از مواردی که در آن کتابها خوانده بود ، خودش آمد و با چشم دید که دروغ است.

مثلاً همان موقع دخترم داشت برای من می گفت که زنان حق ندارند رانندگی کنند ، که کنار ما یک اتوبوسی رد شد که راننده اش زن بود . یعنی فرق واقعیت را با محتوای کتاب می دید.

برایش ثابت شد که تبلیغات غربی و آن کتابی که رسماً در انگلیس چاپ می شود ، چیزهایی را عنوان می کند که خلاف واقعیت است ، اصلاً ما ایرانیان عادت داریم که یک کلاغ چهل کلاغ کنیم ، حالا یک چیزی فرض کنید بوده این را برداریم و ببریم چند برابر بیانش کنیم . سازمان هم نهایت بهره برداری از این شرایط را می کند. در این قضیه منافع غرب بوده و سازمان هم کمک کرده است. آنها هم دوست داشتند و اینها دست به دست هم دادند و بالاخره این تصویر ساخته شده است. البته این تصویر در سال های اخیر خیلی تصحیح شده به دلیل این که من می توانم بگویم که واقعاً جمهوری اسلامی تا چند سال پیش اهمیت نمی داد و زیاد برایش مهم نبود که در خارج چه می گویند یعنی فکر می کرد که یک چیز پیش پا افتاده و غیر مهم است ، ولی از زمانی که سیاست های تنش زدایی ، سیاست های توسعه سیاسی وارد صحنه دیپلماتیک ایران شد اتفاقاً خیلی راحت توانست در خیلی از زمینه ها سازمان را پس بزند. ما خودمان دست مان در کار بود و می دیدیم که سال به سال شرایط برای سازمان مشکل تر می شود.

شورای ملی مقاومت در سال ۶۰ هدفش این بود که به عنوان یک آلترناتیو خودش را در سطح دنیا جا بیندازد و با این هدف رفت جلو ، بعد در سال ۸۰ هدف این شده بود که در لیست های تروریستی وارد نشود و الان هدفش این است که سازمان را از لیست های تروریستی بیرون بکشد ، یعنی به این نقطه رسیده است.

در طی این سالها سازمان فقط از اشتباهات و بی تجربگی های دیپلماتیک ایران استفاده می کرد یا سوء استفاده می کرد ، چون حاکمیت زیاد هم به مسائل خارجی اهمیت نمی داد ، در واقع چالش های خارجی زیادی هم داشت.

حکومتی که طیول آمریکا بود تبدیل شده است به یک حکومت مستقل که یکی از شاخص های استقلال در دنیا است. خب اینها همه دست به دست هم داده بود و سازمان هم روی این موج سوار شد و فکر می کرد خبری است .

یک مدت که گذشت و ایران به تثبیت رسید ، دیپلمات هایش کار کشته شدند ، شرایط را جمع و جور کردند ، الان اوضاع کاملاً چرخیده ، یعنی الان نمی شود گفت که شورای

ملی مقاومت یا سازمان هر چه قدر هم هیاهو بکند در سطح بین المللی یا در سطح خارج از ایران تأثیر گذار است .

اکنون سازمان در داخل ایران که اصلاً وجود ندارد ، و در سیاست ها و صحنه بین المللی هم تأثیر گذار نیست ، در صورتی که در سال ۶۰ به عنوان راه حل مسئله ایران معرفی می شد . به این دلیل که معلوم شد که اساساً اصالتی نداشته است . سازمان یک مدت رفت در جنگ ایران و عراق سوار شد ، یک مدت رفت روی مسائل بین المللی ، الان طبق همان روال می خواهد روی مسئله هسته ای سوار بشود ، همیشه یک موضوعی پیدا می کند که رویش موج سواری کند .

ولی دیگر اینها تأثیر گذار نیستند ، مسئله حل کن نیست ، به همین دلیل هم هست فکر بکری که تازگی شده ، به نام راه حل سوم ، هیچ کجا برش نداشتند و خریدار جدی پیدا نکرده است ، چون ماهیت سازمان شناخته شده است .

حالا چند تا روزنامه خارجی این ور ، آن ور با فشار اینها و یا دریافت پول یک تبلیغاتی کردند ، ولی هیچ طرف حساب جدی اعتنایی به این نکرده است ، چون اصلاً سازمان را به عنوان یک نیروی جدی که بتواند ادعاهایش به عنوان راه حل سوم را عملی به حساب نمی آورند .

*** جهت اطلاع راه حل سوم هم ابداع سازمان نیست، بلکه اپوزیسیون جمهوری خواه و باصطلاح مستقل و یا برخی از سلطنت طلب ها، از قبل این حرف را زده بودند. سازمان حرف جدیدی زده که به گوش آمریکا یا اروپا نرسیده باشد که نه با حمله آمریکا موافقم و نه با ارتباط اروپا. شخصیت های زیادی این حرف را زدند ، سندهایش وجود دارد و حالا سازمان آمده این را در بوق و کرنا می کند .**

_ بله و اگر بخواهیم این موضوع را جمع ببندیم ، باید گفت که بالاخره سیاست غرب را واقعاً سازمان نمی سازد، یعنی مسئله سازمان نیست ، سازمان دارد روی این فضا موج سواری می کند ، حتی موقعی که سازمان در ایران بوده و موضع حمایت از نظام و امام را داشت ، باز هم این حرف ها در خارج از کشور بود ، یعنی از همان سال اول انقلاب ایران متهم به نقض حقوق بشر و مسائل دیگر بود که اتفاقاً سازمان در برابر این تبلیغات موضع گیری می کرد و اسناد آن در نشریات سازمان هست .

خیلی از خبرنگارها که اصلاً ارتباطی هم با سازمان ندارند، به دلیل تبلیغات ضد ایرانی غرب، ذهنیتهای بسیار منفی راجع به ایران دارند ، اما موقعی به ایران می آیند و بر می گردند کشور خودشان ، مقالاتی در دفاع از ایران می نویسند که اصلاً آنگونه که فکر می کردیم نبود. ما فکر می کردیم ایران شبیه طالبان هستند ، ایران با طالبان کاملاً متفاوت است ، اصلاً اسلام ایران یک چیز دیگری است ، مردم ایران یک آدم های دیگری هستند . چیزی که هست ، مشکلی سازمان با غرب مشترک است ، تمامیت خواه ، مغرض و متکبر و البته جنجال گر.

« دیپلماسی و حامیان خارجی سازمان مجاهدین »

* آقای وین گریفیث به ایران آمد و واقعیت مربوط به وضعیت شما را از نزدیک دید ، اما به نحوی از اقرار به این واقعیت ها شانه خالی کرد! دلیل این امر را در چه می بینید، این که یک شخصیتی این گونه مسئولیت خود را زیر پا می نهد و جانبدارانه داوری می کند؟



_دلائل متعددی می تواند داشته باشد ، یک دلیل خیلی ساده اش که ممکن است پیش پا افتاده هم باشد ، رو در بایستی است که با سازمان دارد ، ۲۵ سال است با سازمان دارد کار می کند ، بالاخره یک رو در بایستی با این افراد ایجاد شده است. خیلی از افراد سازمان (مثل من و بیشتر از من)، افرادی هستند که سال ها با این افرادی که الان در مجلس لردها هستند ،ارتباط داشتند، اینها از زمانی که جوان بودند در حزب کارگر با سازمان رابطه داشتند و بعد نماینده مجلس شدند ، بازنشسته شدند رفتند لرد شدند و همچنان ارتباط دارند.

تعداد اینها خیلی کم است ، افرادی مثل وین گریفیث ، لرد کوریت و کلارک کسانی هستند که تولیدهای سال ۶۰ هستند ، در موج سال ۶۰ که یک دفعه دنیا را فراگرفته بود علیه ایران ، که می گفتند هر ۲۵ دقیقه یک نفر در ایران اعدام می شود .در آن زمان ها آمدند و من آن موقع شاهد بودم که از طرف حزب کارگر از شورای ملی مقاومت رأساً حمایت شد.نماینده حزب کارگر آمد و گفت ما می خواهیم از شما حمایت کنیم ، به هر حال سیاست های آن زمانش بود .

اینها تولیدات آن موقع هستند ، بعد از آن تولید دیگری نداشت و هر کس از اینها بازنشسته می شوند و می روند دیگر جایگزین ندارند. بیشتر اینها متمرکزند در کشور

انگلیس و آمریکا و در سایر کشورهای اروپایی نمی شود مشابه اینها را پیدا کرد ، که به این شکل ارتباط داشته باشند . این هم به دلیل این است که روابط خارجی سازمان در انگلیس و آمریکا قوی بود ، کادرهای زیادی داشت ، افراد مسلط به محیط زیاد داشت ، با یک سری از افراد یا دور و بر اینها رابطه دوستی ریخته بودند .

یک فرد مثل وین گریفیث نمی تواند شاخص باشد ، هزار و یک دلیل ساده می تواند باشد که او الان نخواست جلوی سازمان موضع بگیرد ، ممکن است با یک فردی در سازمان رو در بایستی داشته باشد .

ولی جریان نیست ، یک نفر است ، اگر بروید جریان وار برخورد بکنید ، می بینید که سازمان در این پروسه هر چه جلو آمده ، حمایت ها از آن محدودتر شده و بسته تر شده است . یک زمانی اکثریت پارلمان سوئد از شورای ملی مقاومت ، وقتی که مریم رجوی در پاریس بود ، حمایت کرد و بعد دیگر تمام شد .

بعد از آن دیگر قضیه برعکس شد و مخالفین سازمان در پارلمان اروپا بیشتر شدند ، یا در کشورهای مثل فرانسه و آلمان هیچ وقت نتوانسته اند حمایت جدی از پارلمان شان بگیرند .

بسته به شرایط سیاسی و موقعیت افراد و سوابقی که یک نماینده پارلمان دارد، ممکن است حضور یک سری افراد که در محیط مسلط بودند و برخورد داشتند ، می توانست تعیین کننده باشند ، اما اصلاً پارلمان در سیاست خارجی این کشورها یک ارگان جدی نیست ، که موضع گیری یک عضو آن مهم باشد .

اگر تمام اعضای پارلمان های دنیا بیایند از سازمان کتباً حمایت کنند ، چیزی را برای سازمان عوض نمی کنند . یک دیپلمات یا کارشناس وزارت خارجه می ارزد به تمام آنها . او نظر حرفه ای می دهد ، نظر کارشناسانه می دهد و آنها همیشه خلاف این را گفتند ، یعنی آنها همیشه تعیین کننده و حجت بودند ، یک کارشناس ساده در هر وزارت خارجه ای ، حمایت از سازمان نمی کند .

سازمان به جز دولت صدام با هیچ دولتی رابطه جدی نتوانسته برقرار کند ، حتی گفت و شنود ساده نداشته است . حتی آن قدر روی سازمان حساب نمی کنند که بنشینند و با آنها صحبت کنند ، برعکس خواست سازمان از اول همین بوده که فقط یک نفر از وزارت خارجه هر کشوری بیاید و بنشیند و با آنها صحبت کند .

این خواست که عملی نشد ، هیچ ، بلکه لیست های تروریستی هم پشت سر هم آمد ، اول آمریکا که از سال های قبل بود ، بعد انگلیس شد ، بعد سرایت کرد به اتحادیه اروپا و الان سیاست اتحادیه اروپا است ، این ملاک است .

حالا شما حرف وین گریفیث را بگذارید در یک کفه ترازو و مصوبه پارلمان انگلیس که سازمان را تروریستی معرفی می کند را بگذارید در کفه دیگر ، اصلاً قابل مقایسه نیست . یعنی تعیین کننده نیست که مثلاً وین گریفیث چه بگوید .

*** توضیحاتی که دادید از بابت شناخت کنه دیپلماسی سازمان و این که به کجا می رود و جهت گیری تبلیغاتی که می کند چه اندازه ارزش دارد ، خیلی مفید بود . اما وقتی آقای وین گریفیث را به عنوان یک انسان مخاطب قرار بدهیم ، ایشان در مقابل مسئله شما یک موضع گیری کرده است ، این را چگونه باید دید؟**

_ این را هم باید در نظر بگیریم که آقای وین گریفیث در حال بازنشسته شدن است و بعداً در حوزه خودش سر و کارش با خیلی از آنهایی که از سازمان حمایت می کنند . طبیعاً من هم اگر جای ایشان بودم نمی آمدم الان در انگلیس با سازمان تضاد کار کنم ، به دلیل این که عناصر سازمان آنجا حضور دارند و ممکن است روبرو بشویم و ۲۰ سال با هم برخورد کردیم بالاخره یک مقدار محتاط تر برخورد می کردم ، نسبت به کسی که ممکن

است ، (مثل تدی تیلور) چنین موضعی نگرفته باشد ، چون او قطعاً این رو در بایستی را با سازمان ندارد . یا اما نیکلسون هم هست که در مواقع مختلف هر جا که رسیده علیه سازمان موضع گیری کرده است .
منظورم این است که این گونه موضع گیری ، بستگی به خصوصیت فردی دارد ، نمی شود رویش تجزیه و تحلیل سیاسی کرد که چیست .

* یک نکته دیگر که مشخص شد این بود که سازمان خانم هما خدابنده را تحت فشار قرار داده بود و غیر مستقیم سعی کرده بودند القاء بکنند که تو باید اعتراض بکنی ، حتی تا سطح خودسوزی هم پیش بروی . این حرف را میترا باقری ، بیست روز قبل از خودسوزی های سازمان یافته در فرانسه به او می زند . قبل از این که ، مرضیه باباخانی و صدیقه مجاوری در پاریس و ندا حسینی در انگلستان خودشان را آتش بزنند ، البته تعداد کل خودسوزیها ۱۶ نفر بود که دو مورد منجر به فوت شد .
اما از طرفی سازمان مدعی است که اینها یک کار شخصی کرده اند ، خط تشکیلاتی ما نبوده است .

می خواهم یک پیوندی برقرار بکنم بین آن صحبتی که سازمان با هما کرده که تو می توانی این کار را بکنی و اتفاقی که بعد در فرانسه افتاد . آن اتفاقی که بعد در فرانسه افتاد ، آیا می تواند یک کار و یک حرکت خود به خودی و فردی از طرف اعضای سازمان باشد .

_ من اصلاً بعید می دانم که هیچ کار خود به خودی در سازمان ممکن باشد ، یعنی که اگر کسی بتواند کار خود به خودی در سازمان بکند ، دیگر سازمان آن سازمان نیست که من می شناسم .

اگر یک نفر بخواهد آب بخورد تحت نظر مسئول و خط تشکیلات است ، خیلی از جاها ما می ماندیم که چه کار بکنیم واقعاً نمی توانستیم خودمان تصمیم بگیریم ، باید به ما خط و خطوط داده می شد که چه کار بکنیم . تا جایی که ساده ترین مسائلی که هر انسان خودش می تواند تصمیم بگیرد ما در تصمیم گیری آن می ماندیم ، محتاج بودیم مسئول به ما بگوید چه کار کنیم .

ممکن است یک مسئول به این افراد که خودسوزی کردند ، نگفته باشد که آقای فلانی یا خانم فلانی به شما دستور می دهیم که بروید این کار را بکنید ، ولی شیوه ها و شگردهایی است که برای طرف فضا را ایجاد می کنند ، که چنین روشهایی را سازمان خوب بلد است .

مثلاً در خیلی از نشست ها مستقیماً به کسی نمی گفتند که شما سر یک نفر داد بزنید ، فضا طوری ساخته می شد که جمع یک دفعه می ریختند سر یک نفری که خارج از خط می زد ، حرف نا مربوط می زد . در آن دستگاه خیلی راحت می شود به یک نفر گفت که این کار را بکن .

اگر این یک کار خودجوش بود ، فردی این کار را می کند که در حالت فشار روحی بیشتری از شنیدن این خبر قرار گرفته و قاعدتاً باید افرادی که به مرکزیت و مریم نزدیک تر بودند بیشتر در این قضیه شریک می شدند ، چرا کمتر قدیمی ها وارد این کار شدند و بیشتر جوان ترها آمدند ، یا چرا این قدر محدود بوده ، چرا گسترده تر نبود .

دخترم به من گفت که مشخصاً یک نفر زنگ زد و گفته اگر من جای تو بودم و پدر من را گرفته بودند می رفتم خودم را می سوزاندم و این کار را می کردم . وقتی به دختر من می توانند چنین چیزی را بگویند ، حسابش را بکنید که پس از بازداشت مریم ، چه حرفهایی زدند .

ممکن است در تشکیلات بگویند که اگر مثلاً یک چنین اتفاقی بیفتد ، ما این کار را می کنیم ، چند نفر هم بشنوند و بالاخره احساسی این جور به وجود بیاید و دست به عمل خودسوزی بزنند.

می خواهم عکس این را بگویم که اگر سازمان می خواست می توانست جلوی خودسوزی ها را بگیرد ، یعنی اگر رأیش نبود که انجام نشود ، نمی شد ، می توانست جلویش را بگیرد که انجام نشود ، ولو این که خیلی ها هم احساساتی شده باشند .

*** هم زمان با آمدن آقای وین گریفیث به ایران، شما گفتید که خانم الهه عظیم فر بیاید ایران و خودش از نزدیک ببیند و آمدن و رفتنش را تضمین کردید. آیا شما باز هم دوباره این ادعا را تکرار می کنید که ایشان یا یک نماینده از سازمان به ایران بیاید.**

_ آره ، من این اطمینان را پیدا کردم که اگر من تضمین بگیرم از دولت و یا مقامات ایران که کسی می تواند بیاید و برگردد، تأیید می کنم این تضمین را و مطمئن هم هستم . چون با مجموعه چیزهایی که دیدم ، برای من مسجل است که می تواند بیاید. آخر این یک نمونه که نیست ، یک مجموعه چیزهایی آدم می بیند ، مثلاً دادگاهش را می بیند ، دادسراهایش را می بیند ، دادگاه انقلابش را می بیند ، قاضی اش را می بیند ، بازجوهایش را می بیند ، وزارت اطلاعات را می بیند ، نگهبانان زندان را می بیند، کوچه و خیابان را و خلاصه حتی خانواده های همین بچه هایی که آن طرف هستند می بیند ، کل این مجموعه که همه اش نمی تواند یک تئاتر بزرگ باشد .

در این قضیه من این جور تجزیه و تحلیل می کنم که همین الان خانم الهه عظیم فر به ایران بیاید، یک چرخه بزند و همه جا را هم ببیند با هر کسی هم که می خواهد صحبت کند ، و به انگلیس برگردد!

از این رفت و آمد چه کسی سود می کند ، چه کسی ضرر . حساب دو تا چهار تا بکنید و کاسب کاری حساب بکنید ، قطعاً ضرر کننده اصلی سازمان است ، یعنی اول باید جواب این را بدهد که کو شکنجه ، کو اعدام و چرا فلانی شکنجه و اعدام نشد، این از اولین نتایجش است .

وین گریفیث آمد ایران و برگشت ، هر چه هم می خواهد بگوید ، صرف همین قضیه که ایشان بعد از ۲۵ سال ضدیت مستمر با نظام جمهوری اسلامی و حمایت بی دریغ از مجاهدین ، کاملاً مثل مهمان پذیرفته شد ، آمد ایران ، هر کجا که دلش خواست رفت ، با هر کس که خواست صحبت کرد و برگشت رفت ، کافی است.

اصلاً هیچ چیز هم نمی خواهد بگوید ، همین که کسی می بیند می گوید چه شد پس آن همه ادعا ؟ یعنی تناقض ایجاد می شود با آن تصویری که من از رژیم داشتم ، این که نمی خورد ، این جور نباید باشد .

از آن طرف برخورد سازمان را می بینیم با کسی مثل اما نیکلسون ، که آمده اینجا که بگوید ما را اعدام نکنند ، چشم داشتی هم نداشت ، پولی هم از این بابت به جیبش نمی رفت ، برادر من رفته به او گفته ، او هم بلند شد آمد ایران که اینها را اعدام نکنید. سازمان این جور با او برخورد می کند.

اما نیکلسون چه کار کرده که این قدر فحش به او می دهند ، چه حرفی زده که این قدر ناراحت کننده بود ، پس بنابراین بازنده چنین رفت و آمدی هیچ وقت جمهوری اسلامی نیست ، بازنده این قضیه سازمان است .

به همین دلیل هم سازمان در تبلیغاتش شدیداً سعی می کند هر کسی را که اسم ایران را می آورد و طرف سفارت می رود ایزوله کنند و تابوئی بسازد که افراد حتی جرأت نکنند که به ایران بیایند. احساس کنند که یک خیانت بزرگی انجام دادند ، یا تابوئی را

شکستند ، هر کاری که دلشان می خواهد بکنند ولی نزدیک به این نشوند که با کسی در ایران ارتباط برقرار کنند .

من مطمئن هستم که به دلیل درایت و ادراک و در واقع هوشیاری که هست و نظام هم تحلیل و تشخیص خوبی از سازمان دارد و خوب می داند که اگر یک نفر از سازمان ده روز جدا بشود دیگر نفر روز اول نیست ، راه ایران همیشه به روی این افراد باز است. در این کشور مثل کشورهای اروپایی که نیست ، اینجا سرقت مسلحانه حکمش اعدام است ، اما چه طور به بچه های سازمان این قدر تخفیف می دهند و ملایم برخورد می کنند و حکم های عفو می دهند برای کسی که این همه عملیات کرده است . چون می دانند که این فرد پایش را از سازمان بیرون بگذارد و فقط ، عملیات جاری تعطیل بشود ، این را راحت می شود بازسازی کرد و فرستادش در جامعه . یعنی طینتاً بزهکار و تروریست نبوده ، این در یک شرایطی قرار گرفته که خودش هم نمی فهمد که دارد چه کار می کند .

در این قلم هم تجربه نشان داده انبوه افرادی که از عراق فرستادند ایران و دستگیر شدند ، حالا بعضی هایشان متأسفانه خودشان را کشتند ، یا درگیری وقتی شد در درگیری کشته شدند ، ولی آنهایی که شانس آوردند که نتوانستند خودشان را از بین ببرند یا در درگیری کشته شوند و دستگیر شدند ، چیزی طول نکشید که اینها چرخیدند .

و این چرخش را نمی شود با شکنجه به وجود آورد ، نمی شود با فشار روحی به وجود آورد ، چون اتفاقاً آنها برای فشار روحی و شکنجه آمادگی داشتند ، برای چیزی که آمادگی نداشتند اتفاقاً دیدن این واقعیت ها بوده است ، برای این آمادگی نداشتند به همین دلیل هم باید قرص می خوردند که نیابند و در معرض یک چنین واقعیت هایی قرار بگیرند .

من یقین دارم که اگر کسی مثل خانم الهه عظیم فر بلند شود بیاید ایران ، بالاترین پذیرایی را هم از او می کنند و بعد هم می گویند تشریف ببرید و هر چه دلتان می خواهد بگویند ، بروید بگویند که اینجا شکنجه ام کردند .

این کار را حتماً نظام جمهوری اسلامی خواهد کرد ، او هر چه می خواهد برود بگوید مهم نیست ، ضرر کننده قطعاً سازمان خواهد بود و سازمان نخواهد گذاشت که چنین اتفاقی بیفتد .

*** از سوی شخص آقای وین گریفیث ، مطرح شد که پیام صلح آمیزی برای مسئولین ایران دارد ، مبنی بر این که آیا می شود از خصومتی که بین ایران و سازمان هست دست بردارند یا عفو بدهند ، به نظر شما این یک درخواست فردی بود یا موضوعی بوده که با سازمان هماهنگ شده است .**



_ نه ، من فکر می کنم ایده فردی بوده است ، یعنی تا آنجا که به نظام بر می گردد فرض کنید حاضر هست همه سازمان بیایند ، چه کار می خواهند بکنند ، عملیات جاری بگذارند؟ یک استادیوم را خالی کنند و جمع شوند و یک عملیات جاری بگذارند . برخورد نظام با افرادی مثل ما نشان می دهد که سازمان را تهدید جدی به حساب نمی آورند.

وین گریفیث اتفاقاً با ما همین صحبت را کرد ، شخصاً مخالف مبارزه مسلحانه و عملیات مسلحانه است ، می گفت من به هیچ وجه آن بخش از قضیه را تأیید نمی کنم که آمدند عملیات نظامی کردند و آن را رد می کرد .

*** البته ، این حرفش را پس گرفت .**

_ حالا آن چیزی که به ما می گفت این بود که من دلم می خواهد بتوانم یک تفاهمی به وجود بیاورم .

ولی من تصور نمی کنم که سازمان پای یک چنین چیزی بیاید ، ممکن است که الان به دلیل فشار قرار داشتن در لیست گروههای تروریستی در باره مبارزه مسلحانه خیلی زیاد تبلیغات بکند ، ولی بالاخره مینا همان است .

آقای گریفیث باید بداند ، مبنایی که سازمان گذاشته این است که رژیم باید از تمامیتش سرنگون بشود خوب اول باید به قول معروف یک نوک سوزن از این عقب نشینی کند تا جای بحث باشد ، الان راجع به چه چیزی صحبت بکنند .

مثلاً من می گویم آقا من خواهان مرگ شما هستم ، حالا می خواهم بنشینیم و با هم صحبت کنیم ، دیگر تا ته خط را تعیین تکلیف کرده ای ، جایی برای حرف نیست. بنابراین یک موضع فردی بود و به من هم گفت که یک الگویی مانند آفریقای جنوبی در ذهنش است که بر اساس آن اینجا هم مسئله حل و فصل بشود ، اما اصلاً شرایط و معادلات زمین تا آسمان فرق می کند .

*** آقای وین گریفیث و دو تن از دوستانشان ، یک کمیته نجات برای شما تشکیل داده بودند ، کمیته آزادی ابراهیم خداینده و جمیل بسام ! اما هم زمان با فروکش کردن تبلیغات سازمان ، کار این کمیته هم تعطیل شد .**

(در حالی که اگر یک هدف حقوق بشری را دنبال می کرد، باید تا گرفتن یک نتیجه مشخص فعالیت خودش را ادامه بدهد ، بالاخره به یک جواب مشخصی برسد که این آقایان به چه اتهامی در زندان جمهوری اسلامی هستند؟ آیا آن استرداد قانونی بوده یا غیر قانونی و بالاخره فعالیت هایشان را تا جایی که وضعیت تعیین تکلیف بشود ، یا از طرف شما یک درخواست رسمی برای تعطیلی آن کمیته داده بشود ادامه پیدا بکند ، اما دیدیم که این موضوع هم ادامه پیدا نکرد .)

سؤال اینجاست که آیا آن کمیته ای که در پارلمان انگلستان تشکیل شد و یا نظائر آن مانند کمیته ایران آزاد ، یا کمیته برای خروج نام سازمان از لیست تروریستی و یا کمیته در دفاع از مریم رجوی و ... بنا به تشخیص و صلاحدید آقایان نماینده ها تشکیل می شود، یعنی ضرورت یک کار سیاسی و دیپلماتیک است به درخواست سازمان و با سازماندهی بخش روابط بین الملل سازمان شکل می شود ؟

_ نه ، تمام حرکاتی که توسط این نماینده ها انجام می شود ، تمام برنامه ریزی و کارش با سازمان است .

اینها خودشان هزار جور گرفتاری دارند ، اصلاً مسئله صدم آنها شاید ایران باشد ، حداکثر کاری که می کنند اجازه امضائی بدهند که اسمشان در این کمیته استفاده بشود ، اینها خیلی گرفتارند و نمی توانند وارد چنین قضایایی بشوند ، در واقع فقط استفاده از نام شان است و افراد این کمیته ها هم معمولاً ثابت هستند و روی طیف چند نفری می چرخد که از قدیم با سازمان ارتباط داشتند و سازمان می آید به عناوین مختلف کمیته می سازد. اینها هیچ جنبه رسمی و قانونی و تأثیر گذاری ندارند ، بیشتر تبلیغاتی که سازمان می کند از حمایت ها ، لیست امضاها ، مخاطبش و رویکردش نسبت به هوادارها و نیروهای مثل اینهاست ، تا این که بخواهد تأثیر گذاری بین المللی مد نظرش باشد .

* یعنی مصرف داخلی دارد .

_ بله ، مصرف داخلی برای جذب و نگهداری نیرو دارد .
مثلاً در رابطه با کمیته ای که برای ما بود ، هدف این نبود که به یک نقطه ای برسد و کمیته به نتیجه ای برسد و ما آزاد بشویم . این کمیته مصرف تبلیغاتی داشت تا یک مقطعی ، تا کجا ؟ تا وقتی که خانم اما نیکلسون آمد و ما را دید ، بعدش دخترم آمد ، بعد از آن که وین گریفیث آمد دیگر مصرف این کمیته تمام شد .
یکی از مسائلی که برای وین گریفیث اینجا تفهیم شد ارائه پرونده ما و موارد اتهامی ما بود. یو ان سی آر(uncr) هم می گفت که طبق قوانین ما می توانیم به سوریه بگوییم که استرداد شما به ایران غیر قانونی بوده ، چون شما اقامت انگلیسی داشتید و باید شما را به انگلیس استرداد می کردند . ولی به ایران نمی توانیم بگوییم که چرا اینها را قبول کردی ، از نظر ایران کسی هستی که مخل امنیتش بودی و اگر هر کجای دنیا تحویل می دهند حق داشته که تحویل بگیرد ، پس به ایران نمی شود ایراد گرفت که تو اینجا محکوم هستی و اینها را برگردان به سوریه و یا برگردان به انگلیس .
مثلاً آمریکا از افغانستان یک عده ای را برداشته و برده گوانتانامو و می گوید که اینها مخل امنیت من هستند ، خیلی نمی توانستند وارد این بحث ها شوند، برای وین گریفیث هم ثابت کردند که اینها موارد اتهامی مشخصی دارند که در زندان هستند . حالا اگر اینها خودشان با پای خودشان آمده بودند طبق مصوبه شورای امنیت ملی ما از اینها چشم پوشی می کردیم و پرونده را می بستیم ، منع تعقیب برایشان صادر می کردیم ، ولی اتهامات سر جایش بود .
چون دستگیر شدند و آمدند دیگر چنین چیزی نداریم ، اینها می روند تا دادگاه تعیین تکلیف بکند و این برای خود وین گریفیث هم تفهیم شده بود .
بنابراین کمیته هایی که ایجاد می کنند استفاده های مقطعی دارد ، پر کردن روزنامه و نشان دادن فعالیت و تبلیغات که بالاخره یک کاری دارند می کنند .
اینها را نشان می دهند که نیروها مشغول باشند ، جذب بشوند ، یک عده ای هم کار داشته باشند ، بعد هم که موعده سر آمد و مصرفش تمام شد دنبال کارشان می روند.

* یعنی آقای وین گریفیث هم استدلال ایران را در مباحث حقوقی پذیرفته و مجاب شده است؟

_ بله ، با آقای محمد جواد لاریجانی معاون قوه قضاییه، در مورد ما ملاقات داشت و از بعد حقوقی کاملاً برایش توضیح دادند و گفتند هر ارگان دیگر هم توضیحات حقوقی خواست ، اصلاً یو ان سی آر(uncr) که وارد شده بود موضوع را شکافته و گفته بودند هر کسی هر کجای دنیا هم خواست بیاید هر ایراد قضایی که دارد برایش توضیح می دهیم .
اینها بیشتر جار و جنجال های سیاسی است ، بحث محتوایی و قانونمندی در آن نیست. ارزش حقوقی و دیپلماتیک ندارد . فقط برای پر رنگ کردن نشریات و تبلیغات است .

« بحرانهای حقوقی سازمان مجاهدین »

* آمریکا بعد از ۳۰ ژوئن که رسماً قدرت را به عراقی ها واگذار کرد ، راجع به سازمان تصمیم گیری کرد ، که خودش یک کار غیر حقوقی است .

اصل این تصمیم بر اساس استدلال سازمان استوار شده ، که مدعی هستند که اگر ما را به ایران تحویل بدهید و مسترد کنید، در معرض شکنجه و اعدام قرار می گیریم ، آنها هم پذیرفته اند و می گویند که این به لحاظ حقوق بشری دارای اشکال است . با همین استدلال هم توانستند دولت عراق را مجاب کنند که حضور سازمان تا زمانی که کشور ثالثی آنها را بپذیرد و یا به صورت انفرادی خواهان رفتن به ایران باشند ، در عراق بمانند.

شما با توجه به کل این صحنه ، یعنی وضعیت ایران نسبت به سازمان با توجه به این که عفو اعلام شده است، وضعیت آمریکا به نسبت به سازمان ، آیا واقعاً به خاطر همین که در معرض شکنجه قرار نگیرند سازمان را تعیین تکلیف نمی کند، (در حالی که می دانند چنین چیزی وجود ندارد) راه حل نهایی که شما ارائه می دهید چیست ؟ آیا واقعاً این نیروها اگر بیایند ایران همه شان اعدام می شوند ، نابود می شوند و دولت عراق آنها را باید تا کی نگه دارد ؟ و بالاخره سازمان تا کی باید در این حالت بماند ؟



_ به لحاظ حقوقی حول و حوش دهه ۶۰ هر ایرانی که می رفت و می گفت می خواهم پناهنده سیاسی بشوم ، فوراً پناهندگی سیاسی می گرفت .

الان بعد از بیست سال ، در دهه ۸۰ این وضعیت فرق کرده است ، خیلی از کشورها مانند هلند دیگر پناهندگی سیاسی نمی دهند ، یعنی دیگر نمی پذیرند که اگر فردی به ایران

برگردد، جانش در خطر است. در حالی که آن موقع هر کسی ادعا می کرد که من می روم به ایران جانم در خطر است در کشورهای اروپایی پذیرفته می شد .

الان شرایط این طوری نیست ، خیلی ها را هم برگرداندند ، خیلی ها رفتند به خارج می خواستند پناهنده بشوند ، برگرداندند و آمدند و کاری به ایشان نداشتند ، یا خیلی ها پناهندگی هم گرفته بودند ، پناهندگی ها را پس دادند الان برگشتند ایران و رفتند سراغ زندگی شان ، خیلی هایشان را من می شناسم .

لذا چنین بحثی به لحاظ بین المللی بحث روز نیست و اعتباری ندارد که اگر کسی به ایران برگردد، به دلیل اعتقاداتش مورد آزار و شکنجه و حتی اعدام قرار می گیرد .

*** اما سازمان که جنبه اعتقادی ندارد ، اگر همین الان به آنها اسلحه بدهند می گویند ما باز هم علیه ایران مبارزه می کنیم ، با توجه به این اگر اینها بیایند ایران ، ایران اینها را اعدام می کند؟**

_ اگر می خواهند بیایند در ایران سلاح بکشند قطعاً دولت هم در مقابل ساکت نمی نشیند ، هر دولتی، هر کجای دنیا در مقابل کسی که علیه اش سلاح می کشد ، قطعاً مقابله به مثل می کند ، نمی ایستد که او سلاحش را بکشد .

در صورتی اینها می توانند بیایند ایران و کسی کار به کارشان نداشته باشد که خلع سلاح شده بیایند. سازمان هم این را می گفت که اگر کسی بدون سلاح وارد ایران بشود ، ایران کار به کارش ندارد ، به همه افراد گفته بود که اگر شما غیر مسلح وارد ایران بشوید دیگر کاری به کار شما ندارند . موقعی که برخی می گفتند ما را می فرستید ایران آنجا اعدام می شویم ، این جواب را سازمان می داد .

ولی قطعاً هر دولتی چنین خواهد کرد ، آیا در آمریکا یا در انگلیس یا هر کجای دیگر کسی می تواند با سلاح وارد عمل بشود و انتظار داشته باشد که کاری به کارش نداشته باشند ، قطعاً در مقابلش می ایستند .

یعنی این که ارتش آزادیبخش با هیبت ارتش بخواهد وارد خاک ایران بشود ، طبیعی است که در ایران هم ارتشی هست که می رود و در مقابل او قرار می گیرد ، ولی صرف این که اینها تحویل ایران بشوند بلافاصله می روند زندان و شکنجه و اعدام می شوند ، الان دنیا خودش می داند که این منتفی است ، من فکر می کنم که این اشراف در افرادی که دست اندر کار هستند و سیاستمداران وجود دارد که چنین اتفاقی نخواهد افتاد. اما آمریکا بالاخره منافع سیاسی خودش را دنبال می کند ، نه دنبال حقوق بشر است و نه چیزی دیگر ، چون عملکردش ثابت کرده و دشمنی اش با نظام ایران هم که آشکار است و چیز پنهانی نیست که مخفی باشد . وقتی در سخنرانی های بوش نگاه می کنیم در میان معدود کشورهایایی که به عنوان دشمن رسماً اعلام می شود همیشه اسم ایران است .

پس این هم روشن است ، یعنی علی القاعده منطبق حکم می کند که آمریکا خیلی بیشتر از این نیرو استفاده کند تا این که فقط یک استاتو در عراق به آنها بدهد ، و تعجب این نیست که آمریکا به اینها استاتو داده ، تعجب این است که چرا بیشتر از اینها روی سازمان حساب نکرده است .

سؤال اینجاست که چرا آمریکا با وجودی که مثلاً بودجه ای رسمی برای اپوزیسیون ایران تصویب می کند، یا از هر راه موجود دشمنی اش را ابراز می کند ، چرا حساب جدی باز نمی کند روی یک چنین نیرویی که این قدر هم مشتاق است که با آمریکا کار بکند و این قدر هم آویزان شده است ، و این قدر هم خوش خدمتی های هسته ای می کند ، این قدر هم خودش را می خواهد بچسباند . چرا ؟

یک استاتو دادن به چنین نیرویی که کار خیلی دندانگیری نیست ، چرا سلاح هایشان را به آنها پس نمی دهد ، چرا رویشان حساب جدی باز نمی کند . نحوه تعامل آمریکا با سازمان دلیل روشنی بر این است که آنها را جدی نمی گیرد ، می داند که چیزی نیست که بتواند رویش حساب باز کند . به خاطر این که بیشتر از این کوپن شان نیست ، اعتباری برای آمریکا ندارند. ممکن است سازمان یک سری از نیروها را درون تشکیلات مدتی گول بزند و از قدرت خودش بگوید ، ولی برای کارشناسان آمریکایی از قبل، عرض و طول سازمان مشخص شده است ، که چه توانایی هایی و چه قابلیت هایی دارد ، چه پتانسیلی در داخل ایران دارد ، تمام اینها برای آمریکا روشن است . می بینید در افغانستان حساب جدی باز کرد روی اپوزیسیون ائتلاف شمال ، یا در عراق روی کردها و معارضین حساب باز کرد ، ولی چرا در ایران یک چنین کاری نمی کند و اصلاً دنبال یک چنین قضیه ای نیست .

به خاطر این که شناخت دارد ، می داند که سازمان بر خلاف ادعاهایش در درون ایران پایگاهی ندارد.

من یک بار تلفنی با برادرم صحبت می کردم ، که زیاد شرایط ایران را نمی دانست ، نبوده و نمی داند که چه شرایط جوری است .گفتم من که اصلاً یک نظامی هم نیستم و زیاد هم دستورات نظامی را نمی دانم ، ولی احساس می کنم که عملیات کردن در ایران کاری ندارد ، یعنی سازمان اگر آدمش را در ایران داشته باشد ، هم سلاحش را می شود گیر آورد، هم سوژه اش را می شود گیر آورد ، همه کار می شود کرد . مثلاً من در تظاهرات ۲۲ بهمن که بودم آقای رفسنجانی آمد و درست از جلوی ما رد شد ، لیخندی هم زد و ما هم دستی تکان دادیم ، همه مسئولین نظام در تظاهرات هستند ، می روند و می آیند .

سازمان که از ترور شخصیت ها که کوتاه نیامده از مبارزه مسلحانه هم که کوتاه نیامده ، ولی دریغ از این که حتی یک نفر بتواند در ایران پیدا کند که کاری برایش انجام بدهد. آمریکا هم که بچه نیست ، یعنی عرض و طول و قابلیت های این سازمان را می داند ، این که یک عده در خارج که سالها است آنجا مانده اند، چند تا امضا بگیرند و روزنامه های رنگین تولید کنند ، این فقط می تواند طیف هوادار را سرگرم نگه دارد .

ولی کارشناسانی که در وزارت خارجه کشورها نشسته اند ، روی این چیزها حساب باز نمی کنند ، پس این که سازمان می آید راه حل می دهد که ما را تسلیح کنید تا ایران را آزاد کنیم ، اصلاً این حرف جدی به حساب نمی آید .

حداکثر کاری که آمریکا ، آن هم بخاطر دشمنی اش با ایران و نه علاقه اش به سازمان مجاهدین ، موافقت با ماندن آنها در عراق است که البته آن هم برای یک مدت کوتاهی است ، تا کی می توانند بمانند؟

بالاخره یک حاکمیتی در عراق شکل خواهد گرفت. مثلاً همین الان رئیس جمهور عراق کسی است که مدام سازمان به عنوان مزدور اطلاعات و مزدور اجاره ای ایران، معرفی کرده و الان آدم اطلاعات ایران ، جلال طالبانی ، رئیس جمهور عراق شده است . سازمان هم که همیشه در عراق با بعثی ها رابطه حسنه ای داشته در مقابل شیعه ها و کردها ، قطعاً آنهایی که الان حاکمیت عراق را به دست گرفتند هیچ وقت نمی آیند متحد سازمان بشوند و شرایط زمان صدام به هیچ وجه برای سازمان در عراق ایجاد نخواهد شد. بنابراین ، از این ستون تا آن ستون فرج است ، سیاست سازمان شده است

* بعد از دستگیری مریم رجوی در فرانسه ، مسئول د.اس.ت، در مصاحبه اش با لوموند گفت که اتهام اینها تروریست در اروپا نیست ، ما نمی گوئیم که اینها کار تروریستی کردند ، اینها یک شبکه مالی پیچیده دارند که منشاء درآمد هایشان مشخص نیست و این که کجا مصرف می شود ، البته می دانیم که در انتها به عراق می رود . یکی دیگر از اتهامات شان این است که می خواهند پایگاه فرماندهی خودشان را بعد از این که در عراق ضربه خوردند بیاورند در فرانسه و یکی هم این که در لیست گروه های تروریستی بین المللی معرفی شده اند .

چند ماه پیش دوباره قاضی بروگی بر این اتهام را تکرار کرد ، که اینها یک شبکه بسیار گسترده مالی دارند که به صورت پنهان کار می کنند ، منابع آن مشخص نیست ، چند دست می گردد و در واقع یک پول شوئی است .

سازمان شدیداً در مقابل این قضیه پول شوئی حساسیت نشان داد و یک سری اسناد و مدارکی درست کرده اند که پول ها را کجا خرج می کردیم و از این آدم ها می گرفتیم ، ادعای اصلی شان این است که می گوید هواداران ما در داخل ایران به ما پول می دهند و ما نمی توانیم آنها را معرفی کنیم چون آنها در معرض شکنجه و بازداشت قرار می گیرند.

یک بحث دیگری که سازمان در این فرار به جلو مطرح می کند این است که شما چون دستتان به لحاظ تروریسم خالی بود و در این پرونده ردی از تروریسم پیدا نکردید ، حالا به ما اتهام پول شوئی می زنید ، در حالی که از همان ابتدا هم مسئولان فرانسوی اتهامات مالی را مطرح کرده بودند.

بحث مالی سازمان خیلی پیچیده شده است در ضمن این که متهم اصلی در آن پرونده مریم است و دادگاه مریم شاید هم وزن بحرانی باشد که سازمان در عراق با آن مواجه شده است .

اول می خواهم راجع به این ادعا که اصلاً سازمان پولی هم از ایران جمع آوری می کند یا هوادارانش پول به او می دهند یا نه ، صحبت کنیم ، بعد راجع به شبکه های مالی بالاخره اگر اطلاعی دارید تا آن حدی که می شود صحبت کنید ، و این که به نظر شما آینده سازمان در فرانسه و دادگاه مریم به چه صورت خواهد بود.



_ همیشه یکی از نقاط تاریک و مبهم در روابط سازمان برای حتی کادرها و خیلی از مسئولین سازمان همین بحث مالی بوده ، یعنی هیچ وقت روشن نشده ، چون سازمان هزینه کمی نداشت .

در همین خارج هزینه هایی که سازمان می کرد برای تبلیغات ، برای جلسات ، برای برنامه های دیگر ، برای انتشارات و این همه کادری که کار می کردند هزینه کمی نبود ، ولی هیچ وقت حساب و کتابی برای هیچ کس تا آنجایی که من اطلاع دارم در سازمان مشخص نشد که چقدر پول و از چه کانال هایی به دست می آید و چقدر هزینه می شود.

حتی وقتی سؤال می کردیم همین پاسخ داده می شد که کانال هایی در ایران هستند که کمک می کنند ، کمک های مردمی ، همیشه هم رد می شد که از دولتی یا جایی پولی گرفته بشود ، حتی اگر از عراق هم پولی گرفته می شد ، تکذیب می شد کاملاً ، که بعد در این فیلم ها نشان داده می شد که کارکنان استخبارات این پول را می دادند . به همین دلیل من نمی توانم جواب مشخصی بدهم ، که به چه صورت است ، ولی بارها دیده ام سازمان خیلی راحت یک موضوع را کتمان می کند و راحت روی یک چیزی را می پوشاند ، قلب واقعیت می کند .

نمونه اش دستگیری خود ما ، بحث شکنجه و این که برای دیدار خانواده رفته ایم ، یا اخیراً آرشیو نشریه مجاهد را داشتیم در زندان نگاه می کردم ، به کرات این که اساساً کسی از عراق به داخل ایران اعزام شده باشد برای عملیات را تکذیب کرده بود . و حتی افرادی که همه می شناسندشان در قرارگاه و در ارتش آزادیبخش بودند و بعد آمدند ایران و درگیر و کشته شدند ، سازمان اینها را به عنوان شهید عکس شان را چاپ کرده و اساساً این که اینها در عراق بودند را تکذیب کرده و همیشه می گوید اینها ترهات وزارت اطلاعات آخوندی است .

هیچ عملیاتی در ایران انجام نشده الا این که فردش از عراق آمده و این کار را انجام داده است ، اما مستمراً تکذیب می کردند ، یک ستاد موهومی ساخته به نام ستاد داخله یا فرماندهی مقاومت مجاهدین در داخل کشور و به این نام اطلاعیه می دهند. حتی ما هم در خارج باور می کردیم که اینها تشکیلاتی هستند در داخل ایران و در داخل ایران مستقل از عراق دارند عملیات و کار می کنند .

یعنی سازمان هیچ تعهدی ندارد که حتماً عیناً واقعیت را بیان کند ، خیلی راحت قلب واقعیت می کند ، این سوابقش هست ، طبیعی است که در مورد مالی هم چنین حرفی زده باشد ، ستاد موهوم داخله که عملیات کرده و بعد معلوم می شود که از کجا می آید ، چنین وضعیت مالی هم باید داشته باشد ، من مکانیزم هایش را نمی دانم چون به هر حال سازمان هیچ وقت روشن نمی کرد.

مثلاً در مورد خیلی از همین عملیات های نظامی ، حالا من از بچه هایی که در داخل زندان هستند شنیدم که چه شرایطی بوده و به چه نحوی آمده اند، چون هیچ وقت اینها برای افراد سازمان بیان نمی شد.

اما به طور کلی سازمان در اروپا بحث های حقوقی زیاد داشته ، خیلی ها هم اتفاقاً محوریش مسائل مالی بوده است ، یعنی هیچ وقت سازمان در بحث تروریسم مشکل حقوقی در اروپا نداشته است.

علیرغم این که در لیست های تروریستی بوده ولی هیچ وقت به طور جدی مشکل حقوقی در رابطه با تروریسم نداشته است ، همیشه انبوه مشکلات حقوقی سازمان در اروپا بحث مالی بوده است و ثقل های مالی از پول سوسیال گرفته یا چیزهای مختلف ، پول کودکان و ...

که به هر حال روی این مسئله هم حساس هستند اروپایی ها و قانون سختگیرانه ای دارند ، اما سازمان تلاش متعمدانه ای دارد که اینها را سیاسی کند ، تا جان سالم به در ببرد.

مثلاً مدعی می شود که اگر در آلمان ما را گرفتند ، به دلیل معامله ای بود که آلمان با ایران کرد ، در فرانسه اگر این جوری کردند به خاطر این است که الان ژاک شیراک پسر خاله وزارت اطلاعات است ، یعنی تلاش می کند که با جار و جنجال سیاسی مسائل حقوقی را حل کند.

وکیل هایی که به ما می گفتند که این مسئله حقوقی است و اصلاً جنبه سیاسی ندارد ، ما این وکیل ها را قبول نداشتیم ، می رفتیم دنبال وکیل هایی می گشتیم که اتفاقاً بیایند و مسئله را سیاسی کنند ، جار و جنجال سیاسی حول و حوش آن راه بیان دارند . با سر و صدا و تحت فشار قرار دادن ، می خواستیم یک پرونده حقوقی با اسناد مشخصی و قاضی و دستگاه قضایی را مرعوب کنیم. دستگاه قضایی تمام کشورهای اروپایی کاملاً مستقل از حکومت و سیاست است ، نخست وزیرش را هم می کشد پای میز محاکمه ، یعنی این که بپذیریم دستگاه قضایی فرانسه از وزارت خارجه اش خط می گیرد این کاملاً بی ربط است ، چنین چیزی نیست ، یا در انگلیس یا هر جای دیگر ، چون خود وزارت خارجه اش هم نمی پذیرد ، اگر مدرک دست شان باشد .

بنابراین این جار و جنجال راه می اندازد که آنها عقب بنشینند ، چون دستش به لحاظ حقوقی خالی است ، چون اگر دستش به لحاظ حقوقی پر باشد احتیاجی به جنجال سیاسی نیست .

شما اگر دستت به لحاظ حقوقی پر باشد یک وکیل خوب هم می گیری ، سازمان هم که همیشه بهترین وکیل ها را در اختیار داشت ، گرانترین وکیل ها را در اختیار داشت پس

یک وکیل خوب می گیری و هر مسئله ای را حل می کند ، اگر حرف حقوقی داشته باشی .

کجاست که جنجال سیاسی می کنی ، آی دست وزارت اطلاعات است ، آی معامله کردند، جایی که دست به لحاظ حقوقی خالی است ، مدرک حقوقی معتبری در دست نیست ، پرونده به آن طرف سنگین است ، پس دیگر ناچار می شود با جار و جنجال سیاسی مسئله را حل و فصل کند .

* از سوی جدانشدگان از سازمان مجاهدین اعلام شده است که دادگاه فرانسه شکایت چهار نفر از سازمان مجاهدین را به عنوان شاکیان خصوصی قبول کرده است ، و بیانیه ای هم صادر شد که آقای خداینده و بسام هم به عنوان شاهد اعلام آمادگی کردند که در دادگاه مریم شرکت می کنند ، به هر میزان که می توانید در مورد مدارکی که به دادگاه ارائه خواهید داد توضیح بفرمائید.

_ ببینید رابطه سازمان با عراق چیز زیاد پنهانی نبود ، درست است که اخیراً فیلم هایی خیلی واضح تر و روشن تر این رابطه را نشان می دهد ، ولی قبل از آن هم می شد حدس زد که چه رابطه ای بین سازمان و عراق وجود دارد .

سازمان همیشه سعی می کرد وانمود کند که مثل یک دولت مستقل با عراق رابطه دارد ، ولی در عالم واقعیت زیاد منطقی به نظر نمی رسید که یک گروهی برود در درون یک کشور دیگر ارتش درست کند و مقیم بشود و آن کشور این را کاملاً به عنوان یک دولت مستقل بشناسد .

مگر این که مثلاً فرض کنید آمریکایی های زمان شاه باشند که مسلط باشند بر کشور مثلاً بگوئیم که این یکی وابسته به آن یکی است ، و گرنه در صلح و صفا و در یک موضع برابر غیر قابل قبول می شود .

آن چیزی هم که الان در داخل ایران من برخورد داشتم و احساس می کنم که بیشترین حساسیت روی آن است و مردم روی آن حساس هستند همین حضور سازمان در عراق و رابطه اش با صدام است .

یعنی این نقطه ای است که حتی خیلی از چیزهای سازمان را ، حتی ازدواج و طلاق را و این جور چیزها را اگر بپذیرند در ایران و مشکلی نداشته باشند ، مثلاً بگویند ازدواج و طلاق و انقلاب ایدئولوژیک یک مسئله خصوصی بوده یا هر چی ، سر مسئله رفتن و نشستن با صدام و وارد جنگ ایران و عراق شدن به نفع عراق ، این موضوعی است که حساسیت خیلی بالایی در ایران دارد .

در واقع جایی بود که سازمان انگار آخرین بندهایش هم را با داخل ایران قطع کرد و من احساسم این بود که انگار سازمان دیگر رسیده به یک نقطه ای که هیچ حسابی برای مردم ایران در استراتژی اش باز نکرده است .

یعنی استراتژی را کاملاً چیده بر اساس کسب قدرت با کمک خارجی به همین دلیل الان که صدام نشد رفته سراغ آمریکا ، همین راه حل سوم یعنی آمریکا بیاید یک کاری بکند

یعنی اساس را گذاشته بر این و کاری ندارد که مردم ایران چه فکر می کنند یا چه نظری دارند می خواهد به وسیله خارجی قدرت را به دست بگیرد .

اگر در یک دادگاهی بخواهد بحث رابطه سازمان با عراق بشود، اسناد و مدارکش در حتی در خود عراق فراوان است و افرادی هستند که کته آن را توضیح دهند، یکی بود از همین افراد مخابرات عراق که کتابی نوشت و مفصل همه چیز را نوشته چون خودش در بطن قضیه بود.

از همین نوارها بر می آید که حتی سفارش عملیات می گرفتند از عراق که چه کاری را انجام بدهند ، آنهایی که در بطن موضوع بودند خیلی بهتر می دانند مثل همان نفر مخابرات عراق که رفته و در انگلیس این کتاب را نوشته است. فکر نمی کنم اصلاً کمبود سند در بحث رابطه سازمان با عراق باشد ، شواهدش زیاد است ، خیلی ها هستند افرادی که آمدند در داخل هم عملیات کردند ، اینها می گویند که توسط عراقی ها آموزش دیدند و اعزام شدند ، توسط عراقی ها به مرز آورده شده اند و از مرز عبور داده شده اند ، نوشته هایشان هست ، صحبت هایشان هست یا همه اینها ، یعنی چیز خیلی روشنی است .

حالا در هر زمینه دیگری که اگر لازم باشد و ابهامی واقعاً وجود داشته باشد که فرض کنید که دادگاه نتواند تصمیم بگیرد ، هر کسی در هر دادگاهی وظیفه دارد برود و باین واقعیات را بگوید و چیزی را که مشاهده کرده به عنوان شاهد بگوید . نه به دلیل این که الان می خواهیم سازمان را محکوم بکنیم ، بلکه به دلیل این که واقعیت روشن بشود ، به دلیل این که بالاخره دنیا ادامه دارد ، مبارزه هم ادامه دارد و خیلی ها هم بعد از نسل های بعدی ممکن است بخواهند و بیایند کارهایی را شروع بکنند . خیلی مهم است که اینها تجارب پیشینیان خوب یا بدش را داشته باشند ، بدانند که چه جریاناتی ، چه راه هایی را رفتند ، به کجا رسیدند ، چه اشتباهاتی کردند ، چه نقاط ضعفی داشتند ، کجاها خطا رفتند و از آن درس بگیرند .

به این دلیل لازم است که همه حقایق گفته بشود و همه جا بیان بشود آن هم واقعیت ، پس بهتر است در دادگاه چند تا شاهد بیاورید تا واقعیت را بیان کنند . من درخواستم این نیست که سازمان را بگیرند و همه افراد را زندان بکنند یا محکوم کنند ، یعنی مثلاً واقعیت همه افرادی که الان فعالیت می کنند اینها اتفاقاً کسانی هستند که علاقه شان به آن آرمان زیاد است . اگر الان از من بپرسند خواست قلبی من این نیست که الان سازمان منهدم بشود ، از بین برود ، همه شان را بگیرند و بیندازند زندان و نابود بشوند .

خواست قلبی من این است که مسیر درستی را برود ، اتفاقاً به عنوان یک اپوزیسیون باشد ، مبارزه اش را هم بکند ، ولی مسیر درستی را انتخاب بکند و منطبق بر خواست مردم ایران و در واقع هماهنگ با حرکتی که در ایران وجود دارد خودش را منطبق بکند ، نه این که در روبروی آن قرار بگیرد .

من بعضی وقت ها که فکر می کنم خیلی از کارهای سازمان اتفاقاً درست عکس روند اصلاحات در ایران است و کند کرده ، یعنی اگر سازمان به اصطلاح این مبارزه اش را نمی داشت این روند اصلاحات خیلی زودتر در ایران شروع می شد و شکل می گرفت و آن

افراط و تفریط هایی که بعداً در ایران دیده می شد شاید هیچ وقت به وجود نمی آمد اگر مسیر درستی را از اول پیش گرفته بود .

الان خواست قلبی من واقعاً این است و فکر می کنم آنهایی که الان فعالیت می کنند نیز خواست قلبی شان این است ، که سازمان بیاید و یک مسیر معقولی را انتخاب بکند.



« اسرار عشق و مستی »

با مدعی مگوئید اسرار عشق و مستی
بگذار تا بمیرد در جهل و خود پرستی

نگاهی به جایگاه ادب و فرهنگ در بینش ایدئولوژی التقاطی

* سؤالی که می‌کنم شاید جالب باشد ، جایگاه ادب ، فرهنگ و ادبای ایرانی و سابقه فرهنگ ایرانی در سازمان کجاست ، آیا اساساً این ادبا جایگاهی دارند ؟

_ این سؤال شما کمی عجیب است ، وقتی صحبت از ایدئولوژی می‌کنیم ، ایدئولوژی در مفهوم سازمانی آن ، چیزی است که به نفع منافع رهبری باشد ، به نفع منافع به قدرت رسیدن سازمان باشد ، همین ، ایدئولوژی دیگری نیست .

پس بنابراین فرهنگ ، ادب ، هنر ، آواز ، موسیقی ، شعر همه اینها اگر در خدمت به قدرت رسیدن رهبری باشد خیلی هم خوب است و استقبال می‌شود و حمایت می‌شود و اگر نباشد شیطانی و فاسد و باید به عنوان چیزی که خارج از کادر سازمان است باید نفی بشود و کنار گذاشته شود .

یعنی فرض کنید آن موسیقی که ارزش موسیقی و هنری بالاتری داشته باشد مورد تقدیر و تمجید قرار نمی‌گیرد ، آن موسیقی که در خدمت اهداف سیاسی سازمان باشد مورد تقدیر و تمجید قرار می‌گیرد .

آن موسیقی که فقط صرف هنر باشد اصلاً جایی و محلی از اعراب ندارد ، شعر ، موسیقی ، هنر ، ادب ، صنعت هر چیزی در همین رابطه است .

